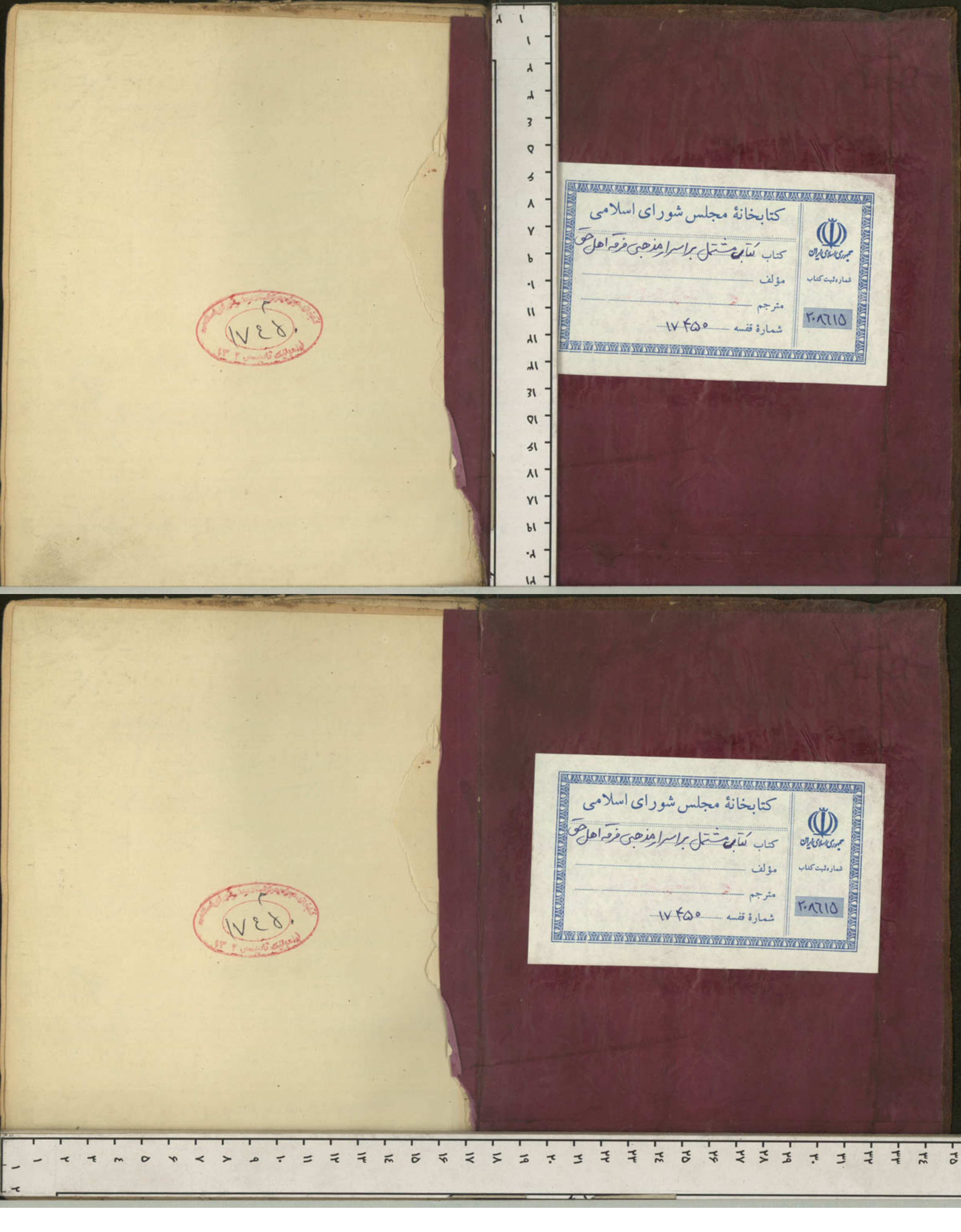
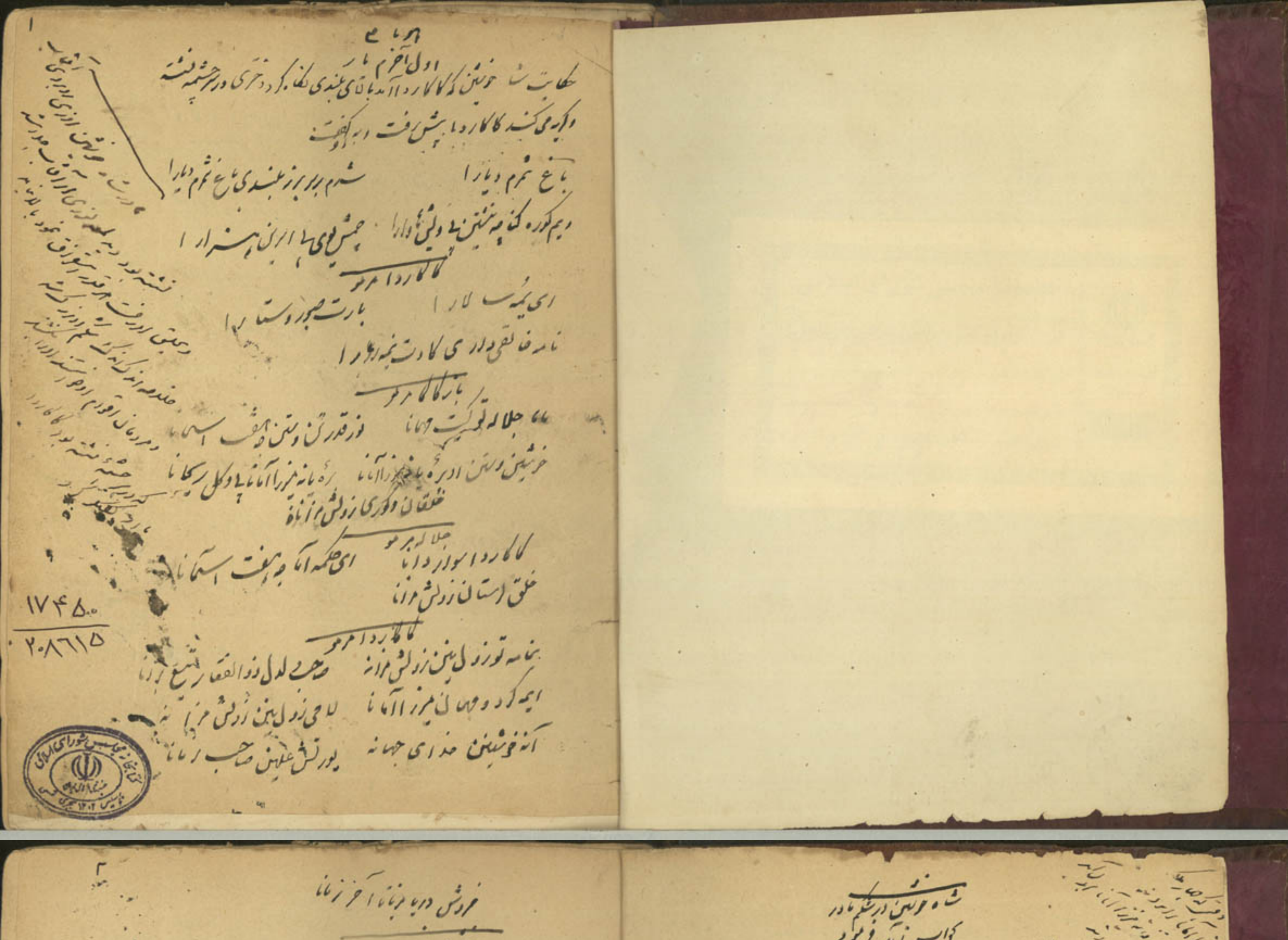


کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
خطی
۱۷۴۵۰



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب کتاب مشتمل بر اسرار مذهبی فرقه اهل حق
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۷۴۵۰
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۲۰۸۶۱۵


حکایت شاه خوبین که کاکاره اامده بای بلندی که دختری در سر چشمه نشسته اول آخرم باز
وگریه می کند کاکاره پیش رفت وبه او گفت
باغ تمرم دیارا شمم بر بز بلندی باغ تمرم دیارا
ویم کوره که به نشین بودلیقی دارا چشم یاری ایرلی هنرارا
کاکاره امرمو
ای یمه سی لارا بارت صبور وستارا
نامه خاتقی واری کار تبیه ایدر ا
بازر کاکا امرمو
بابا جلاله ای بورت وطانا ور قدرتن وتیش دوف اسمانا
خوبین وتیش ادره باعز وکل ره بانه مرز آکامانا
خلقان دکری زولش بو آنانه
کاکاره ابوازردانا جلاله ایرمو
ای جلکه آنانه بر هفت اسمانانا
خلق استانی زولش مرانا
کاکاره امرمو
بمانه تورزولی بیتی زولش مرانه صاحب لدل ذوالفقار تیغ برانا
ایمه کرده وجهانی مرز آکامانا لامی زولی بیتی زولش مرانه
انه خوبینی خدای جهانه بورش علیهن صاحب زمانا

شاه خوبین در شکم مادر
جواب آنکه فرمود
ای کاکاره ابولوین دانا که بیم و فرزند میرز آکامانا
غریزدانشان زوال هیکلی ورا ذوالفقار رودسر تیغ برا
جدام کرد کافر به مسلمانا
کاکاره امرمو
کوارانم سواران سر ارسند دلیرانم دلیران جنگ اورند
ای کور باطنان بیا مادر دی گرند جلاله برکن شهنشاه فرزند
شاه خوبین فرماید
ارزبر بها زال بزارم دم را از آگ ذرند بستانم تره را
دیده به هر دو جهان بینم جوکرم صراف جانم می شناسم همه را
الفبا خوبین برمو
مامم جلاله کاکام رنگینه دون ودرون آکام چینه وچینه
هر کس جدا از حق شد سوباکش مرگینه شهوار ملکانا می بدینه
جلاله انگشتری بیره دمارینه ربت بوره آرزه
شفای کردی زخم کارزه انگشتری بیره دمارینه شفای کردی هارا
بار خندر جاکه ها فرنه انگشترش رتانا انگشت بدریا دریا وخروش آمد
ادی دیا

خروش دریا ضرباتا آخر زمانا
خوبین زماید
کاکالاره لاره بیم باوره رمه قسرزاکانا بربا علی ۷ ۱۴ داره
حوات جهار ملک آمده اند بمرز اکانا را اوردند مقصود شان این بود
که شاه خوبین آنکه ساز و جنگه رمزار بر دند و خزینه خانه بمرز اکانا بر
رمه را بردند شاه در حالی ظاهر طفل بود در میان قنداقه و در جهد بود
این را شنید زود کر به کاکا ردا که کره دریا بالای ارکین ها جمع شده اند اخته
برادر ها باید کاکاه مصرف آرایش شاه رفت ودر آرد مرده شد آسم
الالاره لاره گذاشتند ومور شده به عقب چهار ملک رفت ودای ها
هم دیدند که شاه آنها در دهکده دیار رسیده بودند ایستادند و مباکردند
به گفتگو کردند با هم این کلام را حوات گفتند ای دیار دیار های دیار حق خاوندکار
های دیار شاه خوبین فرمود رمه زال جلو با شهر باز خ جفت دیده
خوبین گمان ظاهر جوطفت باشه به کلدی رسر ارکان رفت رکابه
چه که ها حزنه ره جوهر نار بارات یارو را خاوند کار رکابه در حق اگر
بربان تاخه آمار سواری جر بالا تاخه خطاخوبین خوبین خطا
هیشش مورده کاردنانا های ایش زرده آمار سواری باشین زرده

پوسته مرا مو هنیش کرده   سوارشه خوشین نزاد مزده
به دریا لوه
آتا سواری به دریا لوه
مهر بادشت هیش رفاله دو   سوارشه خوشین اسب تاوه
اپش گری کوش
آتا سواری اپش گری کوش
پوسته مرا مو نرم و خاموش   سوارشه خوشین پیا وش خاموش
چه سر کشوه
اما سواری به سر کشوه
تیر بادش هیش خبر کشوه   سوارشه خوشین اسب ار شوه
کاکا ردا امو
ریحانه ریحانه سوار دلبر   درین وقت آمدی در حضور سیر
پلنگ کاز است پنجه فیل
ریحانه امو
ریحانه بکش بریم در شوان یاران   بروی رمه آمانی دهیشان
یتیم دیده خولشان
سلطان جلوی امو
هزار سوار آتا یو پوش دیار   پلیپوش را ما چه برتا بار
سوارشه خوشین رهمش هزارار
کاکا ردا امو
سر کوه پلنگان جنگ نوان است   چطا چطاک شمشیر چهار ضرب کمان است
اگه دانادان

آن چه کنا مردان در جنگ گریز   بلا بر گردن شیر نران است
خوشین امایه
کاکا ردا سوار ردا ها   عزیز دا نستان هیچ کس نزا ها
دو ذوالفقار دو سر تیغ مرا ها   چه دم گرد کافر جه مسلما ها
کاکا ردا امو
باشه باشا آن کوی تو چو کانش بود   این میدان قوچ پایانش بود
هر که بمیدان تو آید پای نهد کج   پیک نوازی خور در رانش بود
نالت از غیب آمد گفت
خیمه مجنون بهوای لیلی کجاست   سر بکشی جا کی هر چه نمائی رواست
یکدمه دیدار دوستان هر دو جهانش بهاست
باشه دیدار دوستان چه ذوقی دارد   مانند باران بر تشنه لب بیارد
اگر ببارد اگر نبارد   سرزنبات نی شکر آرد
خوشین اماید
کاکا جفت برزین دور لنگان بنند   گردانه صد دانه کوه سار گرد
خوشین امایه
آزاده درویش
خوشین بچه نا آزاده دریش
چند تیر باطنی دارم در این کیش   هر کس بکار خوشین شک آورد پیش
پلنگ کار شی زنم صافش بخور نیش
آرزده کرده   خوشین بچه نا آزاده کرده

دات مطلقم نزا و نمرده   من لشان مصطفی دادم در شب او
سر نهنگان بدستم هر دو بهرده
سید آور
دین پاک ما نهادیم مذهب جعفر   خوشین بچه نا سید سرور
از لیم علین نا بیمن حیدر
خانه در بالا
آن روز سر حرم دیوان آلا   خوشین بچه نا خانه در بالا
مام جلاله کالام رکینه   حراف در جهانم جی شناسم کالا
شهوار لکه نا میر مدینه   دوان دوران آکام جینه وجینه
کالام رکینه مام جلاله
نه حوض کوثر دادم بیاله
جی تو انا
لا اله الا الله جی تو انا
بند ها چش بر کور جبین بودن   یزدانم کلا هم کلستانا
دشته باجه اناشت در جهان   رنگش قرزا هم شدانا
حکایت بابای بزرگ با شاه خوشین
در بالا می یافته کوه نشسته بود نوکعب بپاه
کلام بابای بزرگ   اگر تو خدا هستی بگو یافته کوه حرف بزند
نامور اطهار   حکم خدا ایست نامور اطهار
اگو دوه

اگر عوض روش تو دادن قرار   هی کر یافته کوه بیو و گفتار
خوشین و مور
ای یافته کوه ناطق تو بیا به زبان   حکم شد از خدای جهان
یافته کوه عوض کرد
یافته کوه نزد کوه پلنگان
سجود باردی ای جمله خلقان   نشسته برام بابای بزرگان
تخت شاه خوشین است جای نهنگان
الطار
قدم گاه شاه   یافته کوه نشسته قدم گاهی شاه
مقام شاه رو زدیل محرام نشه طاوه
شاه خوشین فرماید
ای در صفتان ای در صفتان زر در دلهاست   از کان تا به لامکان منزل ماست
از خوب رو ای عاشق روی کرد نیستم   عاشق روی کیم عاشق روی چه لوسند ماست
ای در طلبان ای در طلبان منزل ما در است   گرد است تهی است دل چشم ما بر است
در باطنی منزل ما ستر است   هر کس از در بر آمد منزل معوای او در است
بابا عجمی کند
من آن کورم بهم گرد سواران   بدانم نور دو هیچ دام باران
بگردم نرسد هیچ شهسواران

شاه خوشین و دایه

بابا اگر تو کاری من بخیز دانم — چند دست علالی بالو ... م

از کوری دشمنان ازبه زنم کو — تا ... بدانی بخیز وا ... م

شاه خوشین با حضرت رو به کعبه رفتند در هنگام که از آن شیخ بدهکده ویر
انشا و کرده کده تندبور نزدیک قوت هین است در مردمان ویرشنیدند
که شاه خوشین میاید از روی ریشحه پیره زنی نابود او را خاتون دایه
می گفتند به او گفت بر دیش شاه خوشین اگر باطنی دارد تراآبستن
می کند دخاتون دایه این را شنید مهربان حشر شاه رفت و عرض
کرد که ضعیفه بی کسی هستم و پسر ندارم دعا بکن که من پسری بیاورم شاه
دست بجیب کرد و یکدانه سیب برای آورد به او داد و گفت این را
بخور خاتون دایه او را خورد و مراجعت نمود و شاه رو بکعبه رفت
و خاتون دایه هم چند ماهی براد بگذشت آثار حمل برادش پیدا بود چون
نه ماه

نه ماه و نه روز براد بگذشت وضع حمل نمود پسری از او متولد شد
و اسمش را بابا فقی نهادند چون بهفت سالگی رسید او را بمکتب بردند بنا کرد
بدرس او دو دانه و ... تا زم دستی شد بعد آمده در ریاب قرار گرفت
و شاه خوشین هم مراجعت نمود چون بولایت ... رسید ادکرد کاکاردا
که برو بابا فقی را ببین و با او گفت کو بکن به ... چه گوید و ما هم از عقب
تو میاییم کاکاردا ... آمده و پیش بابا فقی رفت و با او گفت کو نمود

کاکاردا هرمو

به یده به کیا ... ن — فقی با بدری سنای شاه خوشین بیدیه کیانان

حیانشف شفت خوشین عامیان — چینی نه صد نه صد کاو روالش کرمیدان

فقی مرنگه نشت شاه آلان و مهمانی

فقی هرمو

رشته والم رشته وال سیاهی هیند و — چه هر کو برزلیون لانه میبند و

شاه خوشین چیشین عرش لیبند و

کاکاردا هرمو

سفیده بازی هستم لیت بالم فروز — هر کس بمیدان شاه آید امر در ز

بخوذ بیهرده بیرده نه هر کت بیلوز

فقی هرمو

چینی چند وقتی ما درین شکیم — باده در رکابیم سوتی ... ه کنیم

کاکا مختلف رنگ کاکا خود ریکیم — روز بی صلات هرد ... بهکنیم

کاکاردا هرمو

فقی با دنو بهر نیا ئیم — قبان باوریم مردان برما ئیم

هر کدام دز ... سکینی برا آورده نمائیم

فقی با و تو با هم بر بکنیم — با هم بر بکنیم

قبان باوریم مردان بسنجیم — هر کدام سکینی برا آیم آورده کنجیم

فقی هرمو

سفیده بازی هستم سینه سوان — تیغ بما دیگر دماه با حسان

دنیا بما برگردد نه ما جهان — کاره لم با بات ما ما عالمیان

کاکاردا هرمو

سفیده بازی هستم بالای همه دالان — بالای همه دالان

نورد ره باهی هستم بنه ... بالای ... — زرد نسفته ام بالای همه لالان

گرم بوم

من بودم گشتم بدرشد یالالان — من آن بودم بندادودادم بیالالان

فقی هرمو

آهسته بنیم چنگ — رشته والم رشته وال آهینم چنگ

سپر بدوش دارم نیزه بخور جنگ — زنبور میخوردم ارزراز بهر جنگ

مرده بناموس به از زنده به ننگ

کاکا هرمو

مستم زخرابات و سازی می نه — نقلم همه نقل است هر ابقیم شی نه

ای عالمیان شاه دل آیات — عالم همه از من است من ازوی نه

فقی هرمو

هزاره کوه بینا بنم دباری — صحرای به پا با بنیو نانه بنم حصاری

مهر بتوجه یونانا بنم کناری — دریای عمانیو نانه بنم غباری

عاشق خدائینا بنم قراری — هیچ شاه مو آنه من نو باری

کاکا هرمو

هزاره کوه انت هر هینه — صحرای بی پابانت ودی گرینه

سهر توحیدت دوی کریشه — دریای عمات درمار شیشه
عاشق خدا ایشت مجازی کرشه — شاه موانت بال کمار شیشه

شاه خوشین آمد داخل رباب شد درپیش بابا فقیر رفت دید بابا کارها را حرف میزند و حرف کارها را قبول نمیکند کوزه آب بابا فقیر دران جا بود شاه گفت از ان آب بده بابا کوزه را بابا فقیر گفت شما نماز نمیکنید آب من برشما حلال نیست شاه فرمود من هم آب تو نمیخورم اگر حرام است بابا فقیر گفت از بابت حرام است من آب را میان کوزه کرده ام و دهن کوزه را بستانی پیچیده ام چه طور حرام است شاه فرمود دهن کوزه را باز کن ببین چه می بینی فقیر دهن کوزه را باز کرد وقتی دید موشی در میان کوزه افتاده مرده است این را دید چشم بصیرتش را واشد و این کلام را گفت

فقیر مرمو

هرکس نگوید خوشین خدا الست — علم قش کشته بو رخش شاید
شاه فرماید
خالق اکبر — وقت شناسه خالق اکبر
جینی حق پیان ستیزه مکر — وبیت قفس تو تیش عمر
منت

منت میدیدم — شکر گناهان می کردی منت میدیدم
من آن ستار بودم پرده راز بندیدم — اگر از کرده گناهان باز گردی
ترا تا رموی بابا مصطفی بخشیدم — بعد از ان شاه آمد مسجدی

۸ در رباب بنا کرد و هر قدر او را درست میکردند از غیب خراب می شد و شاه بدست مبارک خود یک چوب خرک تنبوره خود میان دیوار مسجد گذاشت هر روایت دیگر می گویند که تنبوره خود میان دیوار گذاشت بعد از ان درست شد و از رباب حرکت نمود رو بجهان آمد و مردم همه این را شنیدند هر کدام که صادق بودند خانه خود را فرش کرده بلکه شاه مهمان انها باشد و بعضی که شکاک بودند در ره که زشاه چه کنند و بالای ادیجاش گاه پوشیدند بجای آنکه شاه بانشد نخصده پاید در میان آنچه

پیغمبر شاه ازین حکایت آگاه بود فرمود — او آتش نهاالهی
بر آتش هند بو هر کس جای کند بر دلش کنده — که ناگاه ملهوقان

صاعقه نمودار شد خلق که تماشا آمده بودند از شدت سرها برگشته

رو به خانه آمدند هر کدام به چوبه حنودا افتادند و هندو مرد ناز نشابود و از امپش شاه فرستادند که تقلید از او بعمل بیاورد و هندو آمد بمکه نزدیک شاه رسید چشمش بر جمال شاه افتاد و در باطنی پناه شد و این کلام را گفت

میر هندو مرمو

ای دیره سحتا — جینی چند سالن ای دیره سحتا
آماده سواری ستر باپاش تحتا — دشمن جدا باری شاه فجتا
ای دیره دیرا — جینی چند لن ای دیره دیرا
آماه شوانا کلش نه میرا — نیزش یار دار و بارش کل نیرا
به بند به سند ایکدیکیرا — قابله قدیم بله ده ببرا
وشند رودیدا بازدیچه ندا — دوستان هزکانه پناهین بیرا
ای دیره دنیا — جینی چند سالن ای دیره دنیا
آمات زنده ساز شهندیا — چی سدر و پاچه طرف شان چنیه
شاه موسی مرمو
چی سدر و پا چه ان — چه الیه چیف جی اد سر با چه ان

کرمه‌ای

کرمه‌ای بیونماله کمان چه ان — قتل افشار لیو قره کرهان جان
سدوین موسیان بیب کنا چه ان — او ساه بابک یار آشکار ما چان
هندو مرمو
پنیم ر با به — هندو نانه هندو پنیم ربابه
عرش الکیات با چو خرا — لتوم نامساه و حق کاوده نه کاوه
شاه فرماید
هندو ربا لت — هندو مکره کعبه ربا لت
مرواز لنی بابک بولایت — مردان ازل مشتاقان بابت
هندو مرمو
مائیه توم پنه — مایه داری و ناننده مایه توم به
دینم خرا نن کوهرش جنه — حق بین چه حق موکچ بین چه بنده
شاه موسی واره
هندو حرفی نکو معنایش ندانسته — به راهی مرد که شو نه
بکش مشتین ماشی ملوانه — تو ارکشتیت هرگز در خجل ما
هندو مرمو

پادشاه قضا با تو میدیهی بلند باموی کرداری   توی صاحب کشتی نوح شاه اولیا

کشتی نوح هرکرد چه لاد طوفان   هند دنیا چه اهل السنت

بکلام زار این نا بوم با کس

هوس مرمو

هند دنه برات بونه فرزنده ادانه   چه من زیاد تر هیچ گیتت نه با

هند و مرمو

پادشاه نه ردم بونه فرزنده ادانه   چه تو زیاد تر هیچ کسم نه با

چه دقتی مترسی تو با من بازی کنه

شاه و مرمو

تیزتر چه شمشیر باریکتر چه مو   هیچ کس رو نبود ترچه هند و

شاه داخل شهر همدان شد روکجا نه بابا طاهر

آمد و بابا طاهر هم مردی بود که او پیر او ضاع کاو چرانی میکرد

معاش او گاو چرانی بود و خواهری داشت او را فاطمه لره می گفتند و هر دو

یک پیراهن داشتند و هرگاه بابا طاهر پیش گاو امیرفت پیراهن را

می پوشید و فاطمه لره میان تنور می نشست و هرگاه بابا طاهر پس میآمد

فاطمه لره

و فاطمه لره او را می پوشید و کار میان خانه را میکرد و خلاصه شاه آمد داخل

خانه بابا طاهر شد و بابا طاهر هم خانه کوچکی داشت شاه با ترصد نهصد و در

میان آن خانه نشسته و بابا طاهر دیزه کوچکی داشت و رفت قدری برنج

گرفت آورد و در میان همان دیزه آش نمود و نهصد نهصد را مهمانی نمود

و خلق همدان به شاه عرض کردند که بابا طاهر که اینطور شد دولت بداد

به شاه دست بدیوار زد گفت ای درم   پیامش صاحب کرم

که ناگاه زر و جواهر بسیاری از دیوار بیرون آمد و سراز پر شد در میان

خانه ریخت و شاه فرمود بابا طاهر بردار و خرج خود بکن بابا طاهر

عرض کرد آگاه و بینا که من دنیا را لازم ندارم که قناعت من

بقرامیخواهم شاه فرمود ای اهل همدان این زر بقسمت ان

و اهل همدان زر را تماماً بردند و بابا طاهر بصیرت باطنی باز شد و کلام

فرمود ای است   فلک در قصد آزارم چرائی   گلم گر نیستی

خارم چرائی   تو که باری ز دوشم بر نداری   میان بار

[illegible]

اگر دستم رسد بر چرخ گردون   ازو پرسیدم این چون است این چون

یکی را میدهی صدگونه نعمت   یکی را نان جو آلوده با خون

الالا کوهساران هفته به   بنفشه جو بیاران هفته به

منادی میکرد شاران شاران   هوای گل عذاران هفته به

دلا دیوم زعشقت پیچ پیچی   زرد سرایم زتم خونت ابه زیچی

دل عاشق مثال چوب تر بی   سیری بنیو چی سیری خونت ابه زیچی

دلا دل میدهم من دل ندارم   عمارت میکرم گاه گل ندارم

عمارت میکرم با آب و دیده   بهر جا میروم منزل ندارم

چره بازی بودم رفتم به نخجیر   سیاه دستی بزد بر بال من تیر

بیا غافل مشو از سبزه صحرا   کسی غافل چره غافل خورد تیر

عزیزان مردی از نامرد نایو   فغان و ناله از بی درد نایو

سخن بشنو تو از طاهر قلندر   که شعله از تنور سرد نایو

کلام بابا طاهر گفت کوی او هم مانده القصه شاه موشنی از همدان حرکت

کرده

کرده رو به شوشتر و دزفول آمد تا داخل ولایت شوشتر و دزفول

گردید و با نهصد نهصد و چهار ملکه کنار آب شوشتر آمدند و در آن جا

منزل کردند شاه به چهار ملکه فرمود بیایید تا غسل بکنیم ملکه برهنه شدند

شاه فرمود قوت بخوریم هر کدام زود بالاتر آمدیم گرو برده ایم وسط

ولی الحضرات بعد از هر آن من در هر جا که کوک تنبوره شما شد من

در آن جا هستم ولی ال حال تنبوره شما بی کوک است این بگفت و در

میان آب غوطه خورد ند بعد از ساعتی چهار ملکه بالا آمدند دیدند شاه بالا

نیامد آن روز تا غروب نشستند شاه بالا نیامد بعد از آن حضرات ساز و دهل را

آوردند بنا کردند به ساز و دهل زدند دیدند که نعش او بالا آمد و مرده است

حضرات نعش او را برداشته بولایت لرستان آوردند و دفن نمودند

بعد حضرات تنبوره خود را برداشته بنا کردند بولایت گردیدند در هر ولایت

میرسیدند خانه به خانه میگردیدند هر محله کوک تنبوره خود را میکردند دیدند

کوک نشده میرفتند القصه تا بولایت کدخدا نشره رسیدند در آن

دیدند که کدخدا شیره عروسی می کند و اشان هم داخل خانه کدخدا شیره شدند
و بدیوان خانه رفتند و نشستند و نانی از برای انها آوردند و خوردند بعد
ملاحظه کوک سفره نمودند دیدند که کوک است گفتند این چاه میباشد و بنا کردند
بگردش نمودند و ملاحظه کردند دیدند که فت نه او پیدا نیست و مادر
کدخدا شیره نان می پخت و از او پرسیدند که کسی دیگر از این خانه مانده است
که او را ندیده باشیم مادر کدخدا شیره گفت بلی است یک پسری من دارم
بسیار بی عقل و دیوانه است روی میان جماعت نداره گفتند بیارید او را
ببینیم مادر شیره گفت قابل دیدند ندارد حضرت قبول نکردند مادرش گفت
در میان کاه دان نشسته و حضرت رفتند او را دیدند و پیدا کردند او را
شناختند و با او بنا کردند به گفت گو کردند و دست او را گرفته بیرون آوردند
در پیش مادرش نشست نگاه کرد به نان خوردن مادرش هرچند نان کرد
او را میخورد تمام نان هرچه کرده بود همه را خورد مادرش گفت چه بلا بسرت
آمده همه نان را خوردی در این جماعت عروسی آمده چیزی نمانده بخورند
ناعوث

دوم دو ندان تو قطعات
دارت نامنی

ناعوث فرمود آدا آرو خدا نا خدا نا   مادرش گفت بیمرکت بکنو
ودم و دندانا   که مردت گل داوه چه قبه ستانا   که درت گل داوه
چه آسمانا   هر کو خدا ایون هنش نیشانا   دوباره ناعوث فرمود
آدا آرو خدا نا خدا نا   غضبی بوزی سرویت و با وانا وره بنا لوبی ادانا
آدا نا لوبی و را نا   شیره چه جوبکر چه کار نا عوثله بکردی شد مه نا بکرد وت
بو وداز ای حرمه   لتون وره تا ودلف ز زبیر بات بو سرمه   دشیره
کجو نکا سته رفت بکوه ورز ای شیره دست بدامن ناعوث شد که از شیره بپرس
پولرا کجا قایم کرده بگوید فت نه بمن از برای عیالم خرج نمایم ناعوث صدا زد
که ای شیره پولرات را بده کجا قایم کردی و شیره این را شنید بر سر بکیابا استاده
جرخی زد یعنی دور زیر قباه دروازه است ز فرش رفت پولرا بر داشت و آورد
خرج خود نمود   ناعوث مرحوم   دات بی رزا الیونا جیرم کس و ربدارد   قاضی شیرین در جواب عرض کرد

صدقم دروازه داکر دچی ز لیش مو یارو   قاضی مرحوم شاه سواران
قاضینا قاضی شاه سواران   دوست بار نا رقیب ... ران
دردیه درمان قاضی درکاران   قاضی مرحوم شاه جیبا
قاضینا قاضی شاه جیبا   جوان سنگین نا دوستم نصیب
احمد مرحوم
شمس و ه نه   باده شمس نا شمس و ه نه
دقتی نه لوح بی نه قلم نه آسمان   دلیل سید محمد بیم بری ف نه
سید حشمه ام شاه خوش شینا بیراچه دانا
شمس قلندر   باده شمس نا شمش قلندر
وقتی نه لوح بی نه قلم نه ماچیانه در   چه سر قله عرشوه کرده بیم فطر
دلیل سید محمد دسته دیم فطر   سید حشیم شاه خوش شینا بیراجه کو هر
شمس با د فاه   باده شمس نا شمس با د فاه
وقتی نه لوح بی نه قلم نه ورنه ماه   چه سر قله عرشوه کرده بیم کلاه
دلیل سید

دلیل سید محمد بیم وستم وره راه   سید حشمه ام شاه خوشینا بیراچه حقاه
ناعوث مرحوم
شمه بدی عز بدینه   عز قصه وقاف میوشر بنوینه
زاد زاه و نسا گران جی نا کنوینه   باچه خا نبذان گران عز نکرینه
ناعوث مرحوم   وت بیرا   زاه عز مژرینه
پیوپا دار ه   پول غلام گرکا بیوبی داره
راسته بکردی ای بارلاره   بونیش فت نه خوشین و کیوه دیاره
کازم زهر نه   ناعوث نانه ناعوث کازم زهر نه
شه بیر از لیم گفتن او دلی   چنی حمزه یاند دیم دیم عز محو بنی
شیم اوداری هر ز   هاش بازی بیم شیم اوداری هر ز
هرم راه بالیمز وره او مرز   هر کس خوشتن گرکا بیو خوشتن عز
زم زمه ه با ر   ابر بهار لوا زمز مه ه با ر
بیجا لوا چلیو اهزار   درد بی درمان عز موریش جابر

دشبوا شیو ا   کث ان کوانم دشبوا شیوا

ہرہرشیوم صد دردم ہوا   کر باطنم وساتی او میو ا

عزآسوار نا ن بندم کردیوا

جنی یوسف مصری کشا م باغ چیا   ملک شیخ جعیر عز کردم تا ے

عز آسوار نان دستم اوہا جلا ے   بو یا   بلہ

نامیہا عوث یویا بلہ   جنی جنی سوار ان راہام او بلہ

بلہ مار نان محار بن بلہ   چہ باغچہ ازل ورچنیم د لہ

ولنظر خواجہ م بیانۂ کلہ   عز بزنانہ بلہ   شیطہ

عز قندیلم خور ہا دیتہ   مردیونا دات آ د بیتہ

یویا نا عوث   یویا بلہ نامیہ نا عوث

یکا دیم لنہ حقبہ بیرلادس   دات آسوار نا ن جنی کے کاد س

جی سرہ ما د اہ   کانا عوث نانا جی ہزہ ما د ا

ذیل زوانم

اراللہ و برادر براہیم
فوار کرمال
دح الدنیال
احمد ال
محمد عال
ارا محمد
ح ابدال
اکال
ابا وماں
فتح خان

ذیلم زوانم تاشہ و نا و ا   آسب بم نیا نہ ما ے آو ا

ہرکس مہا روسپودی لدوا   ہرکس نہ ہار بلو نیاوا

فروا سوبینی رشان سیدا   رنجیر پر بکرتہ باوا

جی ہزہ کو ہ   داریوم نیا جی ہزہ کو ہ

ہرکس جی وارنا عوثنا حقبت بجنوہ   ہا وقتی میوکنش کینہ ہ

یوم نا مہ   نامینا عوث یوم نامہ

فری کیدنا جی معرد شامہ   ہرازا لنیکہ تہ مینی جی خا مہ

عزبیا رازنانا جی عقل نا تامہ

بابو اوا ئی   ہرایا کبر بانی بابو اوا ئی

لوای دستٹ ان اوسیدہ چائہ   ہام رازم بیا ر سیا کا

ہام رازمارم وشتر چہ ہرایان بیارائے

سرکتیان کلپنیا ن لعتیا ن   بکینا نوتا ن او کیخ مزکشا ن

بدارم دستان بند قیبی ن   دشادنیث ان شیون زنا ین

مرجہ بکار نا عوثنا جز تان نیا ن

رکیتہ نا کا دلعتیا ن حر   لعضی کورہ کرتو یم او بر

شیرہ چونان بوریود تبر   سیرہ چونان بجمنی دیوژ آ و ر

مرجہ بکار نا عوثنا نیشان حوز

ناعوث سہ کتی   بابانا عوثنا ن ناعوث سہ کتی

یاکسے شرتا بائے کسے فتی   نا عوث سہ کتے

ہانا عوثنان ناعوث سہ کتے   رزرہ ما وی بانہ لوانا دخطی

جہ دت مرد بہ او اکر آ فرتے   مروان کروث ان کیخ او حلو تے

ببلول ازرحانہ بابا رشید بغدادی لعل آکہ من کلام ببلول   ببلول نانا روح الامیر

چہار ملکانم بیا کری کرینی   پنزارم ندین مہراب منبر حیدر غزنا خیدر

چہار ملک ببلول   حبیب نجار   دوہ رجب   پیرہ مرو دیرہ دار

ایوت حشار   کلیم ایوب حار

پیپن شان دواد   ایانا ہرس نفس پیپن شان و دا د

ہرس نفس ایان نا دستی دراو   پیل نانا ملک بیا بار د

پیپن شان دبای   ایانا ہرس نفس پیپن شان دباک

حرس نفس ایان دستی زنا حل   پیل نانا ملک اخلد حس

پاپن ث ان دحنک   ایانا حرس نفس پیپن ش نا دجنگ

ہرس نفس ایان با دستی ازنکنک   پیل نانا ملک کیکنک

اول ار مہار

داستان سلطان اسحق

داود از خراسان آمده و بنیامین از خانه عمه ما ارشد هر دو پیر موسی از سیاه کو
آمد در چشمه که در بالای کردنگاه کوه شاهو بهم ملحق شدند و هر کدام
توشه خود را بیرون آورده بهم داخل نمودند بنا کردند بخوردند بعد از آن
دیده بصیرت ایشان واشده همدیگر را شناختند بعد از آن باهم گفتگو کردند
باید خاوندگار را پیدا نمود و هر سه روانه به خانه شیخ عیسی شدند بشیخ عیسی
گفتند که عمل بوستان را خوب میدانیم و شیخ عیسی قطعه زمینی به ایشان
داد که به بوستان بکنند و اینها هم متوجه بوستان باشی شدند در آن سال
بوستان خوب بعمل آوردند و شیخ عیسی زن نداشت حضرات بشیخ عیسی گفتند
که باید زن از برای شما بگیریم شیخ عیسی گفت اختیار دارید و حضرات بخانه
شیخ حسین رفتند و دختری داشت او را دایراک می گفتند و خواستگاری او را
کردند و شیخ حسین با اقوام خود مصلحت نمود که چطور جواب ایشان را بدهیم
قرار بر این دادند که از خانه شیخ حسین تا خانه شیخ عیسی پر از اشرفی

از اشتر و قاطر ده و یابو و اسب و گوسفند میخواهیم و چند هزار خروار زر
سرخ میخواهیم ایشان قبول کردند و برگشتند چون شب شد از قدرت
خاوندگار آنچه اینها گفته بودند در مقابل منزل آمده بود چون فردا گردید
شیخ حسین از خواب بیدار شده دید که پر از این دشت از همه چیز پر شده
و حضرات هم آمدند و باره گفتگو نمودند و شیخ حسین دید که هر چه خواسته
موجودات گفت دختر را دادم و ساعتی قاضی را طلبیده به آئین خود
عقد دایراک را بستند و حضرات رفتند رخوت آورده بر او پوشانیدند
و او را سوار نموده از برای شیخ عیسی آوردند و او را بحجله بردند و شیخ را
روانه میان حجله نمودند و شیخ بوصال او رسید نطفه سلطان اسحق
بسته گردید و ایشان هم آمدند بنای بوستان نهادند و بوستان
باشی کردند که بوستان سبز شد و خربزه نشانیدند که از میان
این خربزه موجود میشود تا اینکه بعد از چند وقتی خربزه بعمل رسید
و حضرات همه روزه ملاحظه خربزه را می کردند تا آنکه روزی
دیدند که خربزه شق شده و وقتی نشستند دیدند شاهبازی از میان
خربزه بیرون آمد و بر قله کوه نشست و پیر موسی و داود و بنا کردند
به ستایش نمودند

به استقبال نمودن پائین بنیامین تا پائین خواهش نمود پائین آمد چنانکه
کلام گفته شده داود و موسی هر چند شان دانا نمایش
نمودند آن جان ستانا صیاد قدیم دلکوه شرطاشانا و زبان وش
شاهبازش دانا آمادت ندت صیاد قدیم او رو میزاریه
نکوی زر و سیم و بنیامین شاهباز را در زیر دامن دایراک
انداخت سلطان متولد شد دامش کردلی وام یار
بنیامین دامش کردلی بنیا تنش جه ورد جاع
شاهبازش کرمن چمش کو هزلی دامش بجیبه وام یار
بنیامین دامش بجنه بنیا تنش بسه زینه
شهبازش ار گل بنش دینه
و دامش زرده درمیار بنیامین دامش ارا

نیا تنش ترت زرده   شهبازش اکلی زرده کرده

داشی دورت

داماییار نیا ایلی داشی دورت

نیا تنش صرماه الت   شهبازش اکلی بابوش نیا کی

داشی اپی

داماییار نیا بینی داشی اپی

نیا تنش بهاری سرزین   شهبازش کرلی خواجای نیا جی

داشی آدی   داماییار نیا بینی داشی آدی   نیا تنش نه دور

ستادی   شهبازش کرون خواجای یاردادی   داشی نیسی

داماییار نیا بینی داشی نیسی   نیا تنش نه شیخ عیسی   شهبازش

کرلی خواجای پرموی   داشی اقرار   داماییار نیا بینی داشی اقرار

نیا تنش نه برتاو بار   شهبازش کرلی خواجای حاذق کار   داشی قایم

داماییار نیا بینی داشی قایم   نیا تنش دراهم دام   شهبازش کرلی خواجای

ابراهیم   داشی نیکم   داماییار نیا بینی داشی نیکم   نیا تنش

نه باللازکرم   شهبازش کرلی پیر کرکرم   داشی نیه   داماییار نیا بینی

داشی نیه   نیا تنش نه ماه نه   شهبازش کرلی خواجای هفت تنه

وشیخ عیسی بنای خانه

شیخ عیسی بنای خانه را گذاشت و دیوار او را تمام کرده فرشته

بمیتر آورده بالای خانه بنداززند وقتی تیر را آوردند بالای خانه

انداختند دیدند که کوتاه است و به دیوار نمیرسد معطل ماندند

شیخ عیسی بمردمان خود گفت بیائید به خانه برویم لقمه نان

بخوریم بعد از آن برویم تیر دیگری بیاریم و سلطان حب الطاهر

طفل بود و طفلهای همبازی خود را جمع کرده و آمدند سلطان فرمود

بیائید این تیر را بالای این خانه بیندازیم و سلطان خودش

یک سر تیر را گرفت و طفلهای سر دیگرش را گرفتند کشیدند

بالای دیوار خانه انداختند و دیدند که یک زرع از این طرف

ویک زرع از آن طرف تیر دراز شد بعد شیخ عیسی با مردمان

آمدند دیدند که تیر بالای دیوار خانه افتاده و یک زرع از این

طرف آن طرف دراز شده شیخ عیسی تعجب ماند گفت این

تیر بالای خانه که انداخته سلطان فرمود کاکت شیخ عیسی گفت

ای پیر جهای من دلتو به یک ولایت نمی شود تو جادوگر هستی

و هرچه مال و دولت داریم قسمت میکنیم و قسمت خود را برده

ازین ولایت برو سلطان فرمود قبول دارم مال و دولت خودت

برای خودت و قالیچه و سفره که هست او را بمن بده شیخ عیسی

سفره و قالیچه را به او داد و سلطان با داود و نیا بین و پیر موسی

قالیچه و سفره را بر داشتند رو به مغاره مرتو آمدند و چشمه

دران جاه بود به زبان آمد گفت قربانت شوم من هم میایم

و بعقب سلطان افتاد و قدری آمد سلطان فرمود لمنه دس گیله

چشمه دران جاه ماند حالا به لمنه دس گیله مشهور است و سلطان

با حضرات به غار مرتو آمدند و قادره و سلامت و چند رشته که برادر

سلطان بودند گفتند این قالیچه و سفره را هم باید پس بگیریم گفتند

ای امداد ای لشکر بلمی و صادوقه جادوگر از ملت

چیچک

چیچک و تشن زیادی برداشتند و دور مرتو را گرفتند و سلطان

با داود و نیا بین و پیر موسی در میان غار مرتو بودند و دوازده هم ماه سفید

و چله برزک بود که دور ایشان را محاصره کرده بودند و داود از میان

غار بیرون آمده این جمعیت را دید باز میان غار رفت عرض

کرد نه خمای خما عاشیزکشانه دکوان نه خمای خما گیر نالا نامسمار سما

هرچه توانی چی و سر دچیا پیر موسی از غار بیرون آورد و این سیاه را

دید برگشت به سلطان عرض کرد پیر موسی رمو خواجه علا مان

آمان آمان خواجه علا مان آه لشکری پای سروسامان پیم لرزه

خاطر کرد ونش آمان داود و رمو هرکس و ستونی بکیرد و لیش دامانی

نیا بان رمو پادشاه این بلد در سر کوی تو نبود این بلد ماکردیم

با هم لغ ان عشق تو کس نبود این گناه ما کردیم سلطان فرماید

سپره بد کش کرم و حقی بیا بد کش که مردی پای بد مردی لقا یت

بنیامین فرمو پادشاه میان صد بد باشیم اگر ما درآن جاه چون توی
آن جاه بد نیست پادشاه فرماید داود و دوست بنیامین و حکم حقی
مشتی خاک در دارنه زیر تالیچه قدرتا داود و دوست بنیامین و الطاف حقی
مشتی خاکه در داشت نه زیر تالیچه قدرتا شانا اورد و قرس من هیچکی
سه شب سه روز پیا و تاریکی علم رم باوه گفت وردش تا
قرتش نیا با خشم اللهی اوروژ پیا وعوات سه روزه شاهی
پیره روی یاران آمانده لی دوازده ماه بو هرچه نه جیا هرکس
نو سه روزه روزی کم کرد هفت پانه کرد هر هفت خواری جرم کرد
اوسا پیر و پادام چه گناش بو بیرو بعد از آن بنای پیر دلیلا را
گذاشتند و بنیامین پیر شد و داود دلیل گردید و علامان سر شده
و سید محمد فرمو پیره رکنینه نه چنی تومن پیره رکنینه ما راکر
ایری خاخیلا سکینه بو گاو من و گاو یاری بو بنه بنیامین فرمو

بنیامین فرمو ای پیمه خارا ای زمینه تخته ای پیمه خارا
چه دسا جام سوران کارا گاو دلتو نه ماو بکیشو بارا
سید محمد فرمو پیر موسی تو گاو من و گاو یاری بو بنه
پیر موسی فرمو صور باش صور باشاه چه بره و دیوان صورباش
صورباشاه پیرد باشم عجب گالاشاه چه بنیامین بدله آو
آشناشاه سید محمد فرمو پیره رکنینه نه چنی تومن
پیره رکنینه دی شهر ده لاه کر بوین جیش سوبنه
دقای جه چطر هفتین بیته عزنا محمد تومه پیا اخینه بو گاومن
و گاو یاری بو بنه بنیامین فرمو طیار بو یاری گاوم کرگن
تمام بو یاری چشش زرین بو توش مرواری سر بارش
کوهرین بارش یاری پیر موسی فرمو بو بنه پالای نه پخته
قالو دروژ مشکل سوال وطالو ای کاره و عده ش مکیشو ندیر

طالب باشای سوارزنه سیر پادشاه فرمو ششم پورنیا
محرمشان یارا او دیوان میان ایمان شان یارا
سید محمد ناکوی دفاعا باش خاطران یانه ره عا
فیلان هندوستان بارش نجاعا ها آر میر وحد اوحدگا
تاسیرشان لبت اولیرگا بنیامین فرمو دایمان ده
سیدی بنیشمی وایمان ده باماحوزی جبیلان ده خرمان
یاری میمان ده حرفانه کوره بو بیمنی وچیم پیهیره نومی
بازیاو باکم داود فرمو سفید سواری ها من دیمنم سفید
سواری دیافته کوه گروش گداری داوی کار ازل نشانه
باری شون هر یکیون شون برهزاری شون بر بنیامین داوی کار
هزار مایه درر نوشو پیاله پرزار کفتمش او شون آمیش
جینی شون مان آورد او یانه غنی دو دستان نرگاسنا آزاد گرد بنی
پیر موسی فرمو

پیر موسی فرمو شیم او بنی خان بنی خان ویران هرگه بور مید
سعات شیران شیر هر یکیون قدیم او سری تکنیش سنان او پیمبری
پیغمبرش کردستان و بنی باکش کرده ده رری سرزمینی

و سلطان رو به پایین رفت و حضرات همگی را با خود برد بعد از چند
ماهی که گردش کرد و مراجعت نمود تا به نزدیک دهکده شیخ عیسی رسید
و سلطان مصطفی را فرمود که برو شیخ عیسی را قبض روح بکن و مصطفی
ساعتگا روانه گردید و وقتی رسید و دید که شیخ عیسی میخواهد با داییراک حرف
بزند و مصطفی او را گرفت و شیخ عیسی گفت چه میخواهی گفت باید
جان تورا بگیرم شیخ عیسی گفت جواب بده تا با داییراک دو کلمه گفت و گو
بکنم مصطفی گفت مرخص نیستی ساعتگا جان او را گرفت و شیون
از خانه شیخ عیسی بر خواست و مصطفی بر گردید خدمت سلطان آمد
و سلطان داخل خانه

تبه آمد بنای کوشک را نهاد و گل کاری می کردند و خبر سلطان
به میر میکائیل رسید که در دو دان بود و با خود گفت بغیر از من
کسی دیگر صاحب ولایت نیست باید بروم او را بیرون کنم دیوار
بر شیری شده و ماری در دست گرفته رو به کوشک آمد تا به لب سیردان
رسید و پیش سلطان فرستاد که بیاید با هم مرافعه بکنیم به بینیم چه طور خود را
صاحب ملک حساب میکند و فرستاده پیش سلطان آمد و گفتگو نمود
و سلطان داود را فرمود که سوار دیوار شده و برو با او گفتگو بکن و داود
دیوار درست می کرد و سوار همان دیوار شده و طول سبزی را بدست
گرفته رو به روی میر میکائیل آمد تا به لب سیردان رسید و میر میکائیل
نگاه کرد دید که شخصی سوار دیوار شده و طول سبزی را بدست گرفته
تعجب ماند گفت کسی سوار دیوار نشود و بیاید او از من بالاتر است
فرستاده گفت این سلطان نیست این ملازم سلطان است آمده
میر میکائیل داود را گفت برو سلطان را بگو خودش بیاید با او گفتگو
دارم داود

دارم داود دیوار را ... رسید و بخدمت سلطان آمده عرض
نمود که میر میکائیل می گوید خودش بیاید سلطان برخواست تشریف آورد
تا به لب آب سیردان رسید دید که میر میکائیل سوار شیر شده و ماری در دست
دارد و ... میر میکائیل چون سلطان را دید با او بنای گفتگو آغاز کرد
و از صدای آب سیردان حرف همدیگر را نمی شنیدند و سلطان فرمود
ای سیردان خاموش باش سیردان بحکم سلطان بی صدا گردید بعد از آن
سلطان فرمود بیا بر روی آب با هم بنشینیم میر میکائیل گفت چه طور میشود سلطان
قالیچه در روی آب سیردان انداخت و دست میر میکائیل را گرفت
بر روی قالیچه نشستند تا محل عصری بعد از آن میر میکائیل گفت گرسنه هستیم
سلطان دست در میان آب سیردان کرد و یکدانه ماهی برشته از میان آب
بیرون آورد و در پیش میر میکائیل نهاد و او را با هم خوردند بعد استخوان ماهی
را در زیر قالیچه زد و میر میکائیل گفت این چه حرفست سلطان فرمود
این ماهی برشته است او را می طلبد او را زنده کن که بود میر میکائیل گفت
چه طور زنده میشود سلطان استخوان ماهی را ... دست مبارک ...
استخوان ماهی کشید در ساعت زنده شد و در میان آب رفت میر میکائیل

گفت این ملک مال من است تو چرا خانه این جا درست کردی سلطان
فرمود که ملک مال خود است کسی صاحب ملک نیست میر میکائیل گفت
مال من است سلطان فرمود شاهد داری میر میکائیل گفت بلی سلطان
فرمود برو بیاور میر میکائیل رفت چهل دانا آورد و همه گواهی دادند
که ملک مال میر میکائیل است سلطان قبول نه فرمود و فرمود از مرده‌ها
می پرسیم که قرار بر این دادند که در گردنگاه او را قبرستانی هست از آن
مرده‌ها جواب سؤال نمایند و میر میکائیل به خانه رفت و سلطان هم به کوشک
آمد احوالات را به داود باز فرمود و چون میر میکائیل به خانه آمد و گفتگو
باز گفت و اهل چهل دانا قرار بر آن دادند که یک نفر مرده در آن جا قبر
کنده و میان او بگذارند در اوقات جواب سؤال شاهدی بده که ملک
مال میر میکائیل است و شخص را برداشته میان قبرستان آوردند و زمین
کنده و گور نمودند او را در میان گور نهادند سر او را چون سر قبر پوشیدند
برگشتند چون روز گردید سلطان با چهار ملکه برخواسته سر گردنگاه
او را آمدند و میر میکائیل هم هر رفقای خود را برداشته سر گردنگاه
او را آمدند

او را آمدند و میر میکائیل گفت از این قبر تازه می پرسیم که شاهدی بده که
ملک مال کیست سلطان قبول فرمود و از آن قبر پرسیدند که ای قبر این
ملک مال کیست همان شخص در میان قبر جواب باز که این ملک
مال میر میکائیل و چهل داناست و کسی دیگر صاحب ملک نیست و داود از
قهر لگدی بر روی قبر زد که همان شخص به جانوری شد که او را چلکه
می گویند رو به کوه نهاد و میر میکائیل از کرده خود منفعل گردید و سلطان
گفت تو از قبر بپرس که شاهدی بده سلطان فرمود از هر قبر بخواهی
تا بپرسم میر میکائیل گردید قبر کهنه یافت سلطان گفت از این قبر
بپرس و سلطان فرمود ای قبر زنده شو شاهدی بده قبر شکافته شد
و شخص ریش سفید بلند بالایی از میان قبر سر برآورد از او پرسیدند
که این ملک مال کیست همان شخص به زبان آمد و عرض نمود که من
پسرزاده حضرت نوح میباشم در اوقاتی که من زنده بودم که این
ملک مال سلطان اسحق است و صاحب ... سلطان فرمود ای

دیگر رنا داری برسیاهی گفت دیگر رنا ندارم دور عبد مطلع کرد به زور آب بخورند

حکایت عابدین

رعابدین بر عبدچه در دهره جو داره برد دریا د با جماعت سلطان دشمن بر دور هر از زره غلامان می رسند چه ابرای کار رفتار سلطان بدرش می کشند و از خار زخمک در راه غلامان می باشید تا پای آنها زخم شود غلامان به آه رفتار حسن سلطانی می آمد تر سلطان می فرمود او را باید و از حسن ملال تا روزی عابدین کتاب قرآن را بر داشته و در سرچشمه نشسته و قرنج آب بر دارد می خورد اکتاب قرآن را با معطلی عمر که دختری ارو دمان باف اورا کار بیار و می گشتند در چشمه و آب آمد که عابدین در داد داشت معطل کتاب قرآن بجذبه عشق حق او را گرفت و نان برچیال قرآن دید اسم پر پادشاه در او نوشته شده او را در میان آب انداخت رکتاب را معطلی بار دید اسم پر پادشاه در او پیدا شد او را در میان آب انداخت روز دیگر کار مباد و گفت عابدین به عشق کنیک او ابیات کتاب قرآن هر خستی له آری عابدین گفت کاکه و اله ره نیه براکه و اله ره نیه امروز روک هر دو روز ان نیه هر چه انوارم له خطی هرچه انوارم له شطی هر اسم پر پادشام ها له تو

کنیک لاد چاود مرو

کنیک لادو چاود مرو حضرات عابدین سر خوی ماوه
ارضی لی کراوه معتقا به ضایع داوه عابدین مرو
وتا من شیط لیم و لیوه خدای هفت آسمان ایمی چاو
خوم دیوه عر قوم زام ذوالفقاری ها پیوه
هر چه انوارم له خطی هر چه انوارم له شطی
هر اسم پیر پادشام واله چشمه مرو
وتا عابدین جا فانه وتا چیه سرا به کیانه
وتا بوچ عودی بدوان خستم له آب کتو قرآن
وتاو دیتر ناخوینم سیاه خطان دیتر نارم ار کنج مزگفتان
عروم بو لطف سلطان او سلطان خدای جهان
و خوی دم مو نینی بسجان چشمه مرو وتا عابدین

لاوه لادی بوچ له کل کلام الله عک داو داودی هو
کتو کلام الات خست له آوی له هجران کنیک کاو چاودی
عابدین مرو کاکه و اله ره نیه براکه و اله ره نیه امرور
حساب اخی آسمانم دیه مستیم زنر نه خالقیمه
عنسر اسمیه خدای پیمه روژی راکه روژی له ایان
عابدین چه بدوان هات بکوشک سلطان

بعد از دو داستان عاجز

به ار بود ایک عابدین دستی کرد و زاری کرین وتا ر داله بوچ عادی
ام کتوم قرآن کمر شیط بوئا الم دیران الٹ لات بوی آان شادت
ایمانت سیران عابدین مرو وتا دایکه نازانم چیمه امروژ دک
هر دو روژانم نیمه حساب هفت آسمان زین به چاوی خوم دیه
بر دستم باره پشت دستم باره بارم له قطار حقم خاوندکاره
وتا دایکه دی ناخوینم سیاه خطان دی نارم او کنج مزگفتان هاه
له دین له آیین تان عزم چم بو خدمتی سلطان دایه وتا
ر داله له من ازنه بر دم بخدمت سلطان مغز کوان پیران تا هیچ
بویم لسلمان خیری بیت و ریکه مان باغ بهشت بو چیکرمان
عابدین از نا بیت له دایک خوش جهان رای کرد و تاو دوان
سه عبارسری داله قاپی سلطان با خور بو شرفه ی در بو ان
عابدین مرو ای شریفه در بوانه دریم لو بکه بچم دانه

[illegible marginal note]

عابدین لئ بابه   شریفه گفت بو چهار باری
عابدین مرمو   دیرستم چهار یار   پرداور پرتابین
پر موسی   پر رزه بار   شریفه مرمو   وتا عابدین کلو دلاور
ویس بداره   بم زاره   لوی مشکه بوی دباره   عابدین مرمو
شریفه جهان بحر و بر قراره   میدان مردان وکرداره   مردو گذاف کرفتاره
خصه غافل یار بداره   عابدین مرمو   تیر یکم وستن بائن کشت تیران
مردان وت نماوجیش بکیران   عابدین مرمو   دی وودی لبسته   مردان
دت نماوی دوی لبسته   دنیا بحر و بر هم خالی وکته   حقم خاوندکار
حقش ودسته   انگا عابدین مرمو   بابک گرد شریفه دربوانه   دریم بوبکه
لبسم دیابه لشم وخدمت ام سلطانه ام سلطانه خدای جهانه   عابدین
لئ بابه   شریفه جستی دیکه مردانه   کلام آشنای ئاله روانه
وتا کینی سرت سای لم اسانه   نبوقت کطع لم درکانه   خوفت بکرد
لم شیرانه   وتا عابدین خط خوانه   مالم والم جففانه   روانم
تیغ دوانه

تیغ دوانه   ئاتم لخدمتی ام سلطانه   ام شیری له مکانه
خدای ئاسو جهانه   سلطان له ناو حصار بو   لکار عابدین
خبر دار بو   وتا شریفه ام کنیه   وتا عازیزم عابدین خط خوینه
وتا ونگ ئالکه بدبینه   ام خط خوینمه خوش قوتیه   سلطان وتایه
وتا عابدین کلدولاره   بوچ تاکه بم دیاره   بوچ کردکا
ام کناره   سا پادی قطاره   ام قطاره وین یاره   عابدین مرمو
وتا عازیزم وردوم گران   دنیات داونا مردان   ساوس بدر
قربان قربان   ساه وکوان پااو سلان   سلطان وتایه   وتا
عابدینه خوش حوالا دلمان کردی   سوقات چی برمان
آوردی   عابدین عرض کرد   عازیزم سوقاتا توسر سه   جمال تو
حج اکبر سه   لطف تو گرابان سه   همت تو تیغ کمرسه
سلطان وتایه   وتا عابدینه قصه ات ساق وبلبو نیه
دیر لئه له سر ام دینه ام دینه خوش رنگینه

سلطان وتایه   بیچیش له رای یارت انیاپه کل مشتی
پاچیش توباج لیثان مستی   عابدین مرمو   وتا
وخدمت بم کل باداني   کوبیرت کرده بوم لیچوان
بوی باجم السند لیان   وتا عازیزم عرض عابدین بلبووارم
پاه اوارد ارسرو خوارم   بکریت شکانه وارم   وتا
عازیزم عابدینم له بوبان   درزم اخوند له دل قیبان زم
وکرد به کاکیان   پیکلم عشقنه له ریکه یان   عابدین عرض کرد
له آئین له ارکان   له کافر و له مسلمان   له الفرانا دین
اسلام   کامینان عطی له سر مقام   اوسا ایشی له
جادوان   باطل وکا حفظ قرآن   مازور علما دین
مسلمان   اوساه مولام طهوردکاه   شکاک شکدار
کوبردکاه

کوبردکا   یار قلندر ومیردکا   هرکس میلا له یاری کم بپا   دنیا
لبری کا سخت ستم بپا   لاف زوانی لدم بپا   هفت ال
پکاه وخوارای جم بپا   کاه شیخ کاه مدحا   کاه درویش
کاه بابا بحا   ذات مطلق خدای   سلطان وتایه   وتا
عابدینه چادمه   اونه رازی وتوبه   دنیا گرا ان و
کسه   دوش می ئهل ناگری پیکدسه   عابدین مرمو
عزیزم مزدکم   لهیچ پیچانت بکردکم   وبر دیور
ئال گردکم   کاسه ماته بو آوردکم   سرپشک یارت
بردکم   ترقرت بوبانک کردکم   له وطوفانت ور گردکم
عزاوکردم تواوش ئهی   وتحقیق درانم خدای سلطان بود
کسی له دابپا   کسی له بپا   لای لای توکیاپا   چلول داوزان

عابدین عرض کرد   عازیزم هر چند دوائی   هر چند له پاپا

له کاغاره نزیاپا   لای لای بوکرباپا   هاواوزم خدا ئے

غزاوکردم تواوشاهی   وتحقیق درانم خدا ئے

هازعابدین عرضی کرد   غزنصیر دوم له ول قبز   تواوسواری

شاه کوثر   ذو الفقارت لبت له کمر   جوابت اکرد قلعه خیبر

امروژت ناسام له برابور   غزاوکردم تواوشاهی

وتحقیق درانم خدائے   هازعابدین عرضی کرد   غزعابدینم جاناته

اینشم کچی جیدنه   پیغمبرت بیجو مهمانه امروژ ادم او پیانه

غزاوکردم تواوشاهی   وتحقیق درانم خدائے   عابدین مرمو

غزهیوی ای کرمی پره زانی   خاوم باکفت له ان برداان

له ناو جاجانی پیرم وای قتلانی   بر دیورت کردکه ملان

عابدینت بوبه قربانی   سلطان فرمو و بروبحج

عابدین مرمو

عابدین مرمو   رتم پیمه کهنه ظانا   غزوخوم ورزانا

توخدای هفت آسمانا   ویبترنا اروم اوکنج هرکفان

دی نا خویشم سیاه خطان   دی سجده ناوم اوکل کمتان

اریم باجیان کوره جهود   بکوژ خانان ناوم سجود

غزاوکردم تواوشاهی   وتحقیق درانم خدائے

عابدین عرض کرد عازیزم ورحمتم اکر   تیغ برهنت له جی کر

یارانت یاریان دکرد   چونکه رابان و دنیا نورد

هر چیان اکرد لاوی دبرد   عابدین مرمو   عابدینه

عابدینه   اینه چه دردینه   هرچاته هرچیه   هزار غلام

وک تو بومه   کردی مال کشتی مینه   عابدین مرمو   امروژم

توی له جنته   وقتی کفت اوقیامتی   غزیش له کل ادمتی

پاشاه مرمو   ای عابدین کره کیلان   وقتی وزبوم له الاملکان

قدوبالا خیم بوجوانی   اب له دلم عیک ویوانی   وعده

بنی کردجی ملان   عالم توی کردی ویرانی   ابیاته توی

کرده میران   عابدین مرمو   غزعابدین چادشم قوای

قدیم کهنه پوشم   بارم زاره زار دفروشم   کس خریدار

نیه خوم وی نوشم   عابدین مرمو   جادووربانت مورکوم

نامت دلشیرا بردم   وقرانت بوبانک کردم   منت

بوم هروکف لیل   ورزم اخوند وکف عزازیل   غزاو

کردم تواوشاهی   وتحقیق ورانم خدائے

[illegible]

یاسه روژیم هرخدائے

من کلام احمد

من کلام احمد

غزاحمدم یاری دتری   غزالسم وآله سری

تیغم براکشت دتری

غزاحمدم پوسامینشتی   جبرئیل بیاده کنت فرشتی

تیغم بریش کشت نوشتی

غزشتیام زرین جیاده   نیاد یاریم جاکه   نیاده

جاکه بریشان اکا لاپا بالا

غزشتیام زرین دره   اوجار یاریم نیان   اره

آگر دکوچه کرکن چه بردیور غرتانی نره

غزاحمده بچوکم   هم نوزاها هم توبوکم

ازنیله نا و دست لادیم   درروز حساب غزدوکم

غزاحمده مناکم

ازنیله ناو دستالم

نوقت حساب غزدنالم

بابا طاهر

فلک در قصد آزارم چرا ئی / گلم گر نیستی خارم چرا ئی
تو که باری ز دوشم بر نداری / میان بار سربارم چرا ئی

بشم واشم از این دنیا بدر شم
بشم از هفت ما چین دربدر شم
جز بر دل جانان رسانید / اگر دوری خوش است تا دورتر شم

اگر شیر و پلنگی ای دل ای دل
اگر باز و بجنگی ای دل ای دل
اگر دستم رسد خونت بریزم / ببینم تا چه رنگی ای دل ای دل

دلم دیرم که بهبودش نمی بو
نصیحت می کرم سودش نمی بو
به بادش می دهم نش می برد باد / به آذر می نهم دودش نمی بو

ز دست دیده و دل هر دو فریاد
هر آنچه دیده بیند دل کند یاد
بسازم خنجری نیشش ز فولاد / زنم بر دیده تا دل گردد آزاد

بلاها دل بلاها دل بلند ها
که چشمان کرد و دل مبتلا ها
اگر چشمان نبینی روی زیبا / چه داند دل که خوبان در کجا ها

دلی از ار

عاشق آن به که دائم در بلا ها / ایوب آسا به کرمان مبتلا ها
حسن آسا چشیده زهر قاتل / حسین آسا شهید کربلا ها

دلا تا از رخ چون ته دل بستم
سراپا همچو عود در مجمر ستم
یکی سالی بپرسم هر در عالم / که از بوی دلم چنان گرستم
نه خورد نه خواب دیرم بی تو کوتاه / درین تن هر سر مو خنجر ستم
رخ تو آفتاب بی زوالی / بگاه پژمرده چون نیلوفر ستم
جدا از تو به خلد یار طاها / اگر خورسند گردم کافر ستم
همه سوزم همه شوقم همه سوج / بگرمی چون فروزان آذر ستم
سمندر رشی در دن گلخن هجر / بیا رکنده مرغ پا بستم
من در رنج دل آتش مزاجم / در آتش جاودانی ز خاکستر ستم
نرم آن یار در بخج کلاهی / که حسرت سایه آن دلبر ستم
درین ویرانه سرا گشتم مقیم / که پنداری به تیغ دادرستم
بپالیم همه خاشاک روزی / همه خار خشک من بستر ستم
دلم سوجی ز غصه در بریجی / جفای جور چرخ خواهان ترستم
اگر از روی دو صد بار ته بینم / هنوز مشتاق بار دیگر ستم

به تیغم سر برانند از نه صد بار / فروزنده تر چنین تر هستم
اگر کس غیر از تو دیرم / بیفشای تو ملت کافرستم
سیه بختم هستم تیر روز ده / که در دام زمانه مضطر ستم
من از روز ازل طاهر زادم
ز آنان روزنام بابا طاهر ستم

چه خوش بی مهربانی هر دو سر بی / که یک سر مهربانی دردسر بی
اگر مجنون دل شوریده داشت / دل لیلی ازان شوریده تر بی

مو از قالو بلا اندیش دیرم
گنه از برگ و باران بیش دیرم
به محشر چو که نامه باز خوانند / مو نامه سیه در پیش دیرم

جهان را بچه من دیوانه نه
چه من یک سوته دل پروانه نه
همه ماران موران لانه دیرن / من پاچاره را ویرانه ای نه

خرم آنان که هر شامان تو وینند
سخن واتو کرن واتو نشینند
مو که دست رس نیرم تو وینم / بشم آنان وینم که تو وینند

حکایت گو زنده که صاحب ام دردوان کله زرده شد
رحهار بیک به شکار ارو رفته به ارشکار ار گوشت
اورا ارزده نواله نموده رحم گذاشتند قسمت نموده دیگا
ارنیک لم رپیش دادند چار رانیاد ریگا را کم دادند هرکس ارزان
قسمت راضی نبود اورا از میان جم برخواستند دواب دادند

برا ا سرهنی / بخزه دادان شاه برا سرهنی
ملا ان لرکان دوره چینی / کلکش بنا این احمد چینی
برا ابا سری
بخزه دادان شاه برا ابا سری
دادور پنبه دادان موسی رت بری / شوان شاه ان سروان ارنیکو کری
کلکش بنا این احمد بشکری
دماهی تیغ شاان دارشان زخی / هم شان بنا احمد شاه ان وری
ارکله زرد
بار کاکاشام رنیش ارکله زرده
دادور پنبه دادان موسی رت بردم / شوان شاه ان لکیلان هرده ارده

پادشاه واجب

کنگشن پیاپین احمد بخش کروه نوآنا ذولی

یخچه داغان شاه نوآنا ذولی نه چهری دابوران داهوسلی

شکار رکمشان نواپین چوالی کلدم لبشش نیاشان

بش کرپیاپین لبشش نیاشان نمی ژنمی زیاده داشان

هرکس قانغ نوی وریزناشان

لبشش نیادی بش کرپیاپین لبشش نیادی

نمی ژنمی زیاده داوی هرکس جایه بشه قانغ نویادی

جه کردی جمه اکر دشان راوی

اسم خلیفه ای پردیوری از قرار تفصیل

خلیفه احمد خلیفه شاه شاه خلیفه حالص خلیفه محمص

خلیفه ومقع خلیفه وقطه خلیفه خان وخلیفه شاه شاه

خانه او در

دخانه او در اوراهان بود وامیر تیمور آمد اوراهان راگرفت

دران اوقات خلیفه شاه شاه درخدمت سلطان بود

داین خبر راشنیده واهمه نمود مباد خانه او غارت کنند

خدمت سلطان عرض نمود که مرا رخصت کن به خانه بروم

که مبادا خانه مرا غارت کنند سلطان فرمود درین جا هستی

خانه تو غارت نمی کنند خلیفه شاه شاه دو روز آرام گرفت

بعد از دو روزه ودر دل خیال نمود که البته خانه من غارت شده

ببرم به بینم که اهل عیال من چه آمده وبی اذن سلطان

رو به خانه آمد وقتی نزدیک خانه رسید دید که مردان ریختند

وخانه اورا غارت کرداند زنش رو به روی او آمد گفت چرا

آمدی میبایست درخدمت سلطان بمانی تا وقتی تو نیامده بودی

قلعه فولادی از غیب در دور کشیده بود حالا که تو آمدی غیب شد

دوباره باز به خدمت سلطان آمد کیفیت را عرض نمود وغلامان

چون این را شنیدند به او گفتند اول خلیفه شاه شاه بودی حال

خلیفه شاه شکسته شدی وغلامان این کلام را گفتند داوود مرهو

جم اوجم غانا سیدی بلمی جم اوجم غانا بی کس سودان

بی کس زیانا بی کس دردن بی کس دردانا هرکاشنا

زانای واتش سلانا ای دیم اودیم نهکای رانا

سیرهوسی مرهو چه دیم پنهانا تیر کم وستن چه دیم پنهانا

تیر چه کوه اکوهرچه کانا قانغ مردان بده بستانا

هرکاشنا زانای واتش سلدنا ای دیم اودیم یکموی رانا

پاپین مرهو یاری بکری وقندشاری یاری بوزی

اوپویه داری یاران بواچان اشه ژیاری

سلطان واجب ... ثانیه

جه عرش اودابالا آامدابه به عرش اودابالا

مروان هوتیان دسقولی دالا هرکس اداشی آلاهی آلا

جه عرش اودابالا

آامد اپه عرش اودابالا

دوستان زلماند وکن عطا بادشاهم عراقی مشتاقوکالا

سلطان زمانم

جاکه پام نیاایم واراتمام شاهوم بدنام کردشهره زال شم

بوری دنگت زهمه یک کلدم جه پاوان غلام یوی نو ندرم

سیه ساوات کردی چی ندام اوساه محیز زم دست وحنی جام

یاری په یاران کمری تمام یار سلطان واجب جاکه بتر ستان

اوان مولیل نه موهوجفت بوغه که شقه سیل

روژی صحه میک بکبلان جوان خل ماغان پابر بوابغبانان

دیل دیوانه کوره وزکوی شاهو نیاپاین مرهو

علامان یانه یاری   یاری گمرمی جه راکه یاری   هیدی بنشیمی

دامیدواری   نا پادشام بوزد ادکردن لاری   پیر علی درمو

پیر علینانه پیر شاه   فرزنه داجیبی نانه کمری اد

بابه کمری ای آشو دادوا   داود درمو   پیر علی پاراه

منشه مواجه بی راه   علامان مدان اوشادت گواه

حرف نالایقت منیانه اوجاه   ویش آلانا آگاو   مصطفی درمو

پیر علی مواجه   اگر مواجی بوری ایب یه   پادشام پیر بابا نال

اسپان ان کمر دو تا په   پیر میکائیل درمو   بروه لادانه نیاته

بردانیش لادا   دوست عشقوه نیانه دیل دادوا   پیر علی شونی

پادشاش را او ترآور   بنیامین درمو   جه سر پوا سری مخی چه اصل

سرادوا   من چنی تو من ای بروه لدوا   یاری بارتره فیلده غادا

هیچ لاجه اجری

هیچ لاپه جری نتادا   پیر علی درمو   نانا بچری   بیل

سحر تو نانه نیته بچری   شرع هجده هزار عالم اهم دیم بنات ام

ایم موری   شاه ابراهیم درمو   هرکس په راه ملوکش بتری

نانه مر وانا   بیل سحری دنانا نیتا و پنا   به دونی یکم نانا   هار غم گر

اگر وجی مرانانا   بنیامین درمو   هرکس پاراد   ملو پاجش مستانا

بنیامین درمو   میوم وره پاد   ویره ویره نان میوم ورشه بار

اوساخاک   بابا آدم آوردن گیشتشان وپاد   عزرائیل نیاته

جه نظر استاد   داود درمو   میوم وره ویر   ویره ویره نان

میوم وره ویر   اوساخاک بابا آدم درش ان وتلیه   عزرائیل نیاته

جه نظر پیر   رمزبار درمو   وستش اد میبی   میدان باریت

وستش او میبی   سر دنا ران نمو نهنگ فیی   دیر آگاه دبیاوان

جه گشت قمیبی   داوود درمو   دوست بالا برزم   من

چنی تو من یار بالا برزم   وننده دنه دامانت سی جزم

چنی مر دو قول کمر گر دگرزم   پیر میکائیل درمو   دوست بالا برز

من چنی تو من دوست بالا برز   وننده دنه دامانت

سر دزر   مر دو قولنی پچن و ملز   بنیامین درمو

جه سر اندیل کوه   دیره داری کیشتی جه سر اندیل کوه

شاه شاه بازان بیان ای هوه   هرکس په راه ملو دیاد هوه

پیر موسی درمو   ای پیره پیره چنی جندن ان ای پیره پیره

کلدم ان [illegible] گردم بو پیره   دوست نیانا مزگانه بنیامین پیره

پیر موسی درمو   درد ای دنیه   بارگای شام دستن درداد دنیه

دون و دون آهان دیه دو دنیه   بنیامین آورد   بار جه خزینه

بنیامین درمو   جه سر پیوا سر یوه حی جه کیان په درواز

جه قوش

جه قورش خانه شاهی دوحی اصلمن شه باز   دوستم دن

بوزور دلومن باز   هیچ پروام نین جه خلق مجاز

بنیامین درمو   اوجم مستان   ار دری اگم گف اوجم مستان

کی بی دا کو هر می استان   وصدقه پیر پادشاه جم ازان

پیر موسی درمو   پیمانه پر   جه داوود دی شاهی دوه می پیمانه پر

ایاله رحمتم دردل هنی پر   پادشاه بجال بجرش وزاره

رمزبار درمو   ای دسته دری   بنیامین کردن ای دسته دری

داوود بجر دی گواهی دری   رمزبار یاران هوای گری

هونه هو
ار نیاهی گشتان هونه هوه

گفتن ادمیدان جوکان کوه   بشی فرزمل وارش هوه

به گوه را نو

نه وسیدان به گوه زادو

نه کرناوانا چه ناوانه جولانا شانو کوشش بولیو خجل بانو
خجل اوکوی
پیر علیش کردن خجل اوکوی
سازناش بیشتر هوینه هوی آسمان وزمین و جهان باریجوی
داود مرمو باران خریج سید بودی دیوانه و ریلی
خریج چنی کلدم پیرموسی مویلی شریج ها پناهینا راهنمای شو
تاریج مصطفی مرمو چه کوی سر اندیج دیره دار
دوست کیشنی چه کوی سر اندیج پوسه مرمو فیلد ان فیج
دوست پناهین و ان حکم کلیج احمد مرمو سترد چیدنو
کرزی هزار کس سترد چیدنو ملک محمد و به هفت آسمانا
پیش آم آپاشان پناهینش مهمانا داود مرمو چه زار بر خانه
مردان صراف نشتی خانه پیر موسی ر زیره دفته وشنه چه زار باب
گنج هجده

گنج هجده هزار عالم اینه دماهوی پیشه
رمز مرمو
شون اروی ره پیر عنع مکنه شون اوریره
مست میزدی و حه منت کا و دوست پناهیون کاکیه روه
داود مرمو
وراو ماسیلی بارگای شام وستن وراو ماسی
اسال این کشتی کیلی حقش آنه پا پناهی دی
رمزبار مرمو
اوتوم ویشه بارگای شام وستن اوتوم ویشه
حق کالی احمد احقیقت پیشه گوره کار سلطان پناهین و پیشه
پیر موسی مرمو
اوکوی سر ایل بارگای شام وستن اوکوی سر ایل

نه کیشن داود تیرش کردیل نور شته پنام فوج اسماعیل
پادشاه مرمو
کاوهج و دیل غلامان مکردی
کاوهج و دیل شده ر شانم کردن اراکیل هکامیم
پناه شیم اوزیل احمد مرمو اوزیل پنام بارگای
شام وستن اوزیل پنام شده ر شانم کشت وستن
ندام علامان پیان چنی سر انجام پناهینا مرمو
اوکوی داده بارگای شام وستن اوکوی داده ملک صور
میره شده رش باوه پیر عنع مکره ای وینج راده رمزبار مرمو
اوکوی ارنز بارگای شام وستن اوکوی ارنز پیر داود
ارد کرد حال خوری دون دوون آون اعزاز اعظم
پیر پناهینش کیشت چه نزیر او نغز ازفراوی جشن کرد کرد و دستور
چنی نهدهان

چنی غلامان وت اد پیردیور پیر پناهین کردن بار هروا سر
داود مرمو و وردانه وه بارگای شام وستن و وردانه وه
و شوق کلدم و ابیانه وه پیر پنام پیو و کارخانه وه ورنگ
رشته علامان وه چنی بارخانه پیو پناهین رنگ علامان
رزا و زرستون عزه و عزه دران داود و لقین سکه و ویش وات
وکمترین رای یاری حقن پناهین ایان مصطفی مرمو
پیر پنام وکیل گرفت اختیاران سکه سبزه ملی و نام یاران
علامان پیان دشادکای نور وشتن و دسر دانه پناهی پیر موسی مرمو
پنام پناها چه کرد و طرفی پنام پناها پنام یاران ضد احتما
همه سترن هم پیش ها وره او کفر بینی بارگای شام وستن
وره او کفر بینی کفری کفر شان ندام برشینی پیره و پیر عنع

دعوات ان مینی الگابیر موسی مرهو جه ستر اندیل کوه
شمعی کمرد مه سراندیل کوه پشه باران کیشن ای مره
هرکس پلراه ملو دجاه پوه پادشاه مرهو اوشون باده
علاهان مهدی مکندی اوشون باده دمیره داری دوری
کردم چه قلف کاوه دورت پیر پنامینون کلید دقراده
رمز بار مرهو میر یکدانه میره بگ میری دامیر یکدانه
علاهان سیدی دره دحرهانا وستش ونشته چلانه
سید محمد مرهو ملوانه یار تا سیر علی نا ملوانه یار شون
پلهشه برد ادساج نار دوسه پنا بان ماش ذات خاوندگار
پادشاه مرهو می چه بغار سید میر سراجانه می چه
بغار کالام کالای دان سر مشک عطار دکسی مغزنیش
پنامنیت

پنامنیت خریدار رمز مرهو می چه یمن
ستاره سوملوانا می چه یمن کالام کالای دان
سر مشک خوطن دکسی مغزنیش پنامنیش هن
دارد مرهو می چه سرکش دمیره دار دوت
کیشنی می چه سرکش کالام کالا یون عجب دش دش
دکسی مغزنیش پنامنیش دیش پادشاه مرهو
ای حق وجوه غلاهان مکردی ای حق وجوه جم تان
مینشو درت مکردی پوه دیوان سیره پیر علی چاسر موه
پیر علی بگردی دره بره پیریش بواندی کلدم تجره
چونکه به حرف پنامنیش نکرد سره بلو بکه دخدمت طفل زاده

داود پیر علی بگره ادبره حصار پیریش بوانه کلدم کشار
چونکه جینی پیر و پادشاه گردش ابوجار بلو دخدمت طفله رزگار
داود پیر علی بگره ادبره بانه پیریش بوانه کلدم دنشانه
چونکه جینی پیر و پادشاه گردش بهانه بلو دخدمت طفله زمانه
پادشاه مرهو هفت مردم کره کاپکردکره دردیوان
پان بنیان میرزه اگر آورانه فوتش بدبوه اگر لینا موزش بکره
ارنیتغم تیرشانا مروت سره کلدم ششندروی
جه ششندریوه چیو یم دین جه ششندریوه جه جیت سلطان
آدی لوبوه نفقته دیش ناس واپیره ششندروی
مستاجیا دلهوار احمد مرم عابدین سوار آزاد دار
سلطان وایر

سلطان وایر میو بدوسر مردیم اگر کن میو بدوسر
ششندری مجیا بکمر دالنگر الطف عیشا جی سیر جوهر و
یارزره بام مرهو به قول دقرار عزمدرین سیر به قول
قرار بمارزدی ششندری مجیو دها دار دالطف خواجدم
بکرد قرار یارزده بام مرهو یارزده بامی تا عزنان
یارزده بامی حورم یکخته نه نیم خامی عزمدرین سر
ششندروی نامی عالی مرهو جه کوی سیر اندیل
تامردی تا جه کوی سیر اندیل آمانه جی قالب
نوبانه ذلیل تا پل پانه کشتانیش قاپل
سیر بم سندان عالی نانه عالی سردیم سندان

تصویر جامم هیچ کس نزندن جمشید پانا جمویم بند ان کردی
دو ناودان هوبوان کردی پرناوون تا بیده بوه یکی اوشون
ایرج پانا پور فریدون مستی نوشر علی نانا
علی مستی نوش سیاوخشان یاسا خم کیشد تاف
تا قاف جهان ونم بحر نشو سترجه ویمنا بیدی بوینیدی
سترجه ویمنا مروان کرد پیان بدنی ای کواه چادقت
که مروان نکرد ان نما امام حسین پانا پور شهنشاه تن
و پاسری علی نانا علی تن و پاسری جه ازل بریشم
وستن اوری امام حسین پانا پور حیدری شام
بیادمهان علی نانا علی شام بیاد مهان چنی
نهصد نهصد

نهصد نهصد باش قلندران بابا طاهر نانا یورت همدان

[illegible] گواهی دوازده امام پاتشاه مرمو
یو یاعلی نامیمان صحاک یو یاعلی دیم آشکار کرد محقق
جه دین محمدی پیم اجان دل خوبیار مرمو نامیما خوبیار
ذات ازلینانه نامیما خوبیار مرکب شیدم وستن وسه دار
هسرویم ارکادم و حکم بابا یادگار امام زین العابدین نانا
نامیما خوبیار سید ابوالوفا مرمو ذات من حاضر جه کردی
و لدن ذات من حاضر مرد لقائی و نانه طلب هر جه اینا
ابوالوفا نانه جه ازل باقر دوه رجب مرمو بلمی اوشر
گواهی ازلینانه بلمی اوشر جه سر بیوا سر بیوه ئی جه باه اعظم

چکه دوه رجب نانا جه ازل جعفر سیر سماعیل مرمو
موسی نازدار سیر سماعیل نانا موسی نازدار چنی علاهان
جه پیون هزار جه ازل قبول کرد یکدانه انار موسی
سیاوام امام رضا نانه موسی سیاوام خاک خراسان
معطف بین و معوام جه پرویور داو مطلب یاوام نریمان مرمو
چکه نریمان جه ازل محمد تقی نانا چکه نریمان جه پردیوردا
یکرد دیوان عشق کرد و سر پیاوان علاهان عبیل مرمو
علی نقی امام دهم نانه امام علی نقی خدمت خواجام مکرد
و کلشنی عبیل نانه غلام حق سیر رستم مرمو سیر رستم سو
جه ازل حسن عسکر نانه چنیا سیر رستم سو خدمت خواجام
[illegible] کرد و گفتگو

[illegible]

و خدمت خواجام کرد و گفتگو جه پردیورد نزاع یار درگیه
مرد در مهردار [illegible]
یار رزده بام جه ازل مهدینا یار رزده بام
مرواجام شناسا [illegible] جه پردیورد و مطلب یاوردم
ازل اوی یار

[illegible]

مکام [illegible] یادگار
یار رهبر دو سر یادگار نانه یار رهبر دو سر
صندوقم پر ابه دانه گوهر چنی جامم مردان [illegible]
تیغ دو دم بنده پان نکر قلاتم پرآور و جه زیر کمر
غلاوان مرمو شلوات باوره گواهی یادگار مرمو
یادگاری یار یادگار نانه یادگاری یار

چاکه ها مزپا نسانه کارخانه یار آسمان وزمین اوسا کرها قرار
وصدقه یاروه نو یا نسا پولک دار غلامان مرمو شارت باوره کواهی درکار
ابراهیم مرمو قرض قلندر ابراهیمنا نسا قرض قلندر
چه سیر بوالبر بوه می چه ماه اغفر خرقه خالقم کردنم نه در
حسینانه حسنی اولاد حیدر نکزدم ایشه ما در بنه بدم ارنج بدر
خود بخود گفتم الله اکبر بابایادگار مرمو
یار خزینه یادگار نامی یار خزینه دوان دوان امام
چنه دچنه امام حسیننانه پیره رنگینه یار رهسته
یادگارنانه یار رهسته دوان صنه وقتم براجه لعل وگوهر درجه
غلامان عزیز دادم نسته یادگاری یار یادگاری نانه
یادگاری یار سید مسکینو نانه قیره و هزار وصدقه
یاره نو یانه پولک دار یادشاه مرمو علامان
مکردی ای آشو

مکردی ای آشو دادا یادگار ذاتیون ذاتش ولاده خرکیت مودی
ومه کاده آفتاب شریفش اینا ولاده یادگار مرمو یادگار یار
یادگار نانسا یادگاری یار چاکه ها مزپانه نه کارخانه یار آسمان
زمین اوسا کرها قرار هرچه یار داتنش ومن بررنم بار
وصدقه یاروه نو یانه پولک دار غلامان مرمو شارت
باوره کواهی درکار پادشاه مرمو ودیمن کواه
یادگاری ویمن ودیمن کواه آمیزیشون پیکردی دنیاه
سوای مکری جشن غلاه موختی بینش چند هزار اشیا
هر اشیای چنی چند هزار گناه داود مرمو
کمنبر چه قلا من قیمه دنانه کمنبر چه قلا

چه اروری شاهی بی تزمن طلا هرچه یار ماچو الله او الله
شاهی مرمو
من وردی مانا تنک گرشت را
هرشاه مرمو
هرچه یار ماچه تو مردی نانه مردکش مرد را
شاهی مرمو
یارکارت کردی طوطی هرگاه هرچه یار ماچو الله او الله
من پروسی نانا دفترم ودست پرونی مرمو چمن زیاد زدی بین کت
بینایین شرط نور هم آه هم دگوران هم رهبر راه
هرچه یار ماچو الله او الله
رمز یار مرمو ویادگار چیدی نو اچیده هم آرد
یکیشو جفای خدا هم آری ورکرجان خرابه دنیاه کواهی
یاران یار دادان کواه هرچه یار ماچو الله او الله
یا ذات حسین

کلام یا ذات حسین ستر کاینات به عشق یار داود
حسب نجات به عشق سید خاموش پیشانی حلات
مصطفی ونماز بر کرد تر دلات دو دانه گوهر برآورد
نکوش شی بیه ومهمان بادای سید خاموش نکوش
برآورد دو دانه گوهر نیایش ونیاز بیر دستور
دو دانه گوهر نکوش برآورد نیایش ونیاز پیشانی شرط
بیر ولیش نا سا سلطان ستر پوش گوهر بیه ودرج پری سید خاموش
گوهر بیه ودرج درج بیه والماس الماس بیه ورمز یار قول طاس
اول آخرم یار

پسر میکائیل روزی خواهید بود و شاه ابراهیم آمد و دید شخصی خوابیده
پرسید این کیست گفتند پسر میکائیل صاحب ملک است ابراهیم
گفت بغیر از سلطان دیگر کسی صاحب ملک نیست گیاهی
که اورا قمام می گویند بر کنده و بزیر پای پسر میکائیل زد که از
بالای پای او بدر رفت پسر میکائیل بیدار شد و این کلام را
گفت تیر و پیا بطه حوزه موزه تیر و پا بطه آما
حوری ذاتش ها و یته وتش کرد دریا و ریاش کرد
وته ابراهیم مرمو ابراهیمانه تیرم تو نینی پنچ
هفتم بخجیر کر بنی یک یک شینی دو دو کشینی
وشله ها شکارا غرش کشینی وشاه ابراهیم
لبر دمای

لبر دمان خیله آهنگر آمد گفت الحال قمطری و یک بجرد
فعل و منع از ابراهیم درست بکن آما نواری چه چند بالا
ها هش ملکی دورش مرانا بورش و بره و بسول منه نا
سوار شاه ابراهیم کوران ترانا
خیله آهنگر شاه ابراهیم مرمو نه چینی ادمی چنید آهن کلم
سفر با نه یا ار سفره پریم لساره لبه ار قمطره
خیله مرمو
عزو عدیت بام سوار دلبر پرد اخم نین کار تو بر
ابراهیم و چم نرگسین قبار لو یلو پیر وت بر و نه کان خیله آهنگر
بر آورد او بر لبه ار و قمطره
خیله مرمو باشه رفیتم بشش سواران

سواری براریم سواران را ودیم با گاو دبا ریم
شاه ابراهیم روزی از عبدل نا زور به قهر رفته بود او را اگر
حرمی کاری آورد او را در میان حرم گاو در حجره برده در کوه بالا
داده کرد بابهی چند زد که سلطان آگاه بود فرمود داد و برد
ابراهیم از عبدل غضب گرفت او را از تاش بالا بر برابر انداخته بگذار
زیر بین بیفته او را بیاورید یا بین بیاور در آن وقت داود رسید ابراهیم
عبدل را از تاش بالا بر برانداخت و داود دست برده او را از
هوا بگرفت آهسته بزمین گذاشت ابراهیم دید که عبدل را
اذیتی نرسیده رفته دست در زیر تپه سو نمود که او را برداشته
بر سر عبدل بزند که داود پای خود را بالای تپه گذاشت
ابراهیم هر چند قوت نمود نتوانست بردارد و ابراهیم
از غضب دست را فرو کشید که پوست بالای انگشتانش
رفت

رفت دید او رو عبدل به حکم شاه و داود افتادش
ابلق نهاده دست بالا دست داود فریاد ده یا وانه روی تاش
عبدل کل داده کانا و کاوار و داو رسن داود فریاد فریاد
رس پاکس داود ها حز نه پای تخت سلطان داود
اشتناحی قاپه دیوان داود اری آهنه
کلام سید فاطمش
لای مرغه دواچی ار شنو بنه هر کرم ای چه غزه صحان تو گسینه
هو هو میدان شاه سوار ان با طلسا مو زانت اره چه زینه
لای نان نه پخته موره تانش فه نه ارمه برانا لوطت بهار
نه توی چه تا نکه او دمای کور باشه رفه ارشهانر
سعیدی و نامر زوشت در رنگ قلا الحقا سید فاطمش نیر

خاموش سر پوش
خاموش نانا خاموش سر پوش
چه سر تو میرد و بیانا وروکوش   بو الکا بری آکام بیانا خاموش
جام خالق
خاموش نانا جام خالق
روشنای روژنان رهنمای شوتاریک   چنی داود پیر موسی گشت نان شریک
سر او کشت کارانی
خاموش نانا سر او کشت کاران
بشم شریکین چنی کشت یاران   ستاره سوینانا مژ بو داران
ستاره سوینانا مژ بو چه بمین   بینم مژ یو عقیق چمن
یوسه مر مو خاموش کهن   بدری ژ ازل بین الیاته هم هن
خاموش یکرینک
خاموش نانا خاموش یکرینک
نه لوح بی

نه لوح بیانه قلم نه صد او نه نه ونگ.   او سایه شام معواش
بی و سنگ   وانه بیانه نه لم نهنگ   خاموش زلال
خاموش نانا خاموش زلال   نه لوح بی نه قلم نه ماه نه بیسال
او سا پاچشام سنگش بی محال   نه بطن ماهی سینا جمال
خاموش بی کسرد
خاموش نانا خاموش بی کسرد
نه لوح بی نه قلم نه زاو بی نه مرد   او سا پاچشام مواش نه بغیب برد
نه بطن ماهی کوهر م طی کرد
لال دریا بی   خاموش نانه لال دریابی
پاچشام شی نه دون جا مه خدا نا   عزیز و مهمان با نه روی
لال روی دریا
خاموش نانه لال روی دریا

پاچشام شی نه دون جامه فصل.   چو وقت عشقی پر بابا
لال یمنی
خاموش نانا لال یمنی
مردان دریا عزعزی بنی   چنی سواران شاه کردش چنی
خاموش صنور   خاموش نانا خاموش صنور
نلوح بی نه قلم نه مانگ بیانه ور   او سید محمد شان آورد او نظر
دانه بیانانه توم گوهر
خاموش سیدار   خاموش نانا خاموش بیدار
نلوح بیانه قلم نه ماه نه روچار   او سید محمد شان آورد او قطار
دانه بیانا یورت خاوندکار
خاموش دریا   خاموش نانا خاموش دریا
نلوح بیانه قلم نه ور نه ماه   او سید محمد سرش سر بی
عزیز تر نه سینه بیانا بیا
کطاخشتی

کطاخشتی بیانه رت چنی   نوساوه روانم و یاری وشینی
وشیم آماوه تا لیانم شینی
جی صبح شامنه   صلی یاوا بیم جی صبح شامنه
لامی کلامی ماوری لضحت نامنه   مان نه بچته موره مانش خامنه
کطاخشتی بیانه رت دیواری   نوساوه روانم رشتیانا دیاری
هلا مرحمتا بری بیماری
کطاخشتی بیانه رت صحرا بیا   دوستم سازنا دژمنم کیا
خلاتم عفو تا بیرم بوادی
لامی موچیار   موچیار بیت کری کریت موچیار
کار نات لیته موینی سرت بوزه ادار   پاچشام شرمش میوه مرد جادار
لامی وته چیش کرد جه دت دریا   خنه بربو دی شهزاده خرگاه

چاخرلاه بری   هنت کردی چه خرلاه   بتر ی

هرکز زیل شالنه باری الکرتی   آشنا طران چه خلق کمری

هنت کروی بزیل بنی بزدان اهی   چینی شاه شهریاران شالتی بنی

چالسرا ایام چیل شنا گشت   حمی بسر اهم اهنی

اونه بخته خاا   چه ایمه بنامی اونه بخته خاا

قانع مردان علما کلدا   نگار وارم مکره گوششنه حراا

سید خاموش فرموی

چیکم چینیده   چیکه وان دوری بیشی حکام چینوه

غافل جهانم کردی زی   الکاوری جهانم کردی دیوه

چینی وادو پرموسی راامام اوکرد   هرکز فوتم نبندیه زیوه

مجنون عواص بیانه وجوله مرتو   دانیتوم اما سیوه

پیچیم تسبادم

لیلیه سیاوم نوشه پیچیوه   خاموش مرکاناراهی بیه

سید ال اماهر

امر سعیده رو   نه تامو ارو امر سعیده رو

نوشه بچندی باجار ریزو   قانه سا ایمو هویه تال راد

میرصور فرموی

میرمیرانی یار ریما کرمه

بالمز پادشاه یقین پاته نهایتم ترمه

کالام کتانه

فرزند مواجبی نان زهفت وانه

کتوبین کالام کالام کتانه

غلامم خرقه وابها ش کرانه

ماپیر مانه سر

میرمیرانی ما یمانه سر

نه روز باتم وقت چرادم   فرزند و رحیمیان میر قول ان بر

نه گشت حرری

بیران چی بیانا نه گشت حرری

کردی کمراهان حیات شری   ماری وکنده نه بحر وبری

حکایت سایل که در حلب مولا کهدت   یک دفری وشته

نیناها وینه یک دفری وشته   کلان جه کشان آمان

رودشته   بیانی عازیزم جه رنج رشته   شتشاهانا

دوستم علین شتشاهانا   ای خرا وقربش مردانا   سؤال

مکروسایله کیانا   دردوم نزانه   یا علی آهان دردوم برانه

باش م دین نا جعده رانه   نفهم آوراشن پیه لقمه نانه

شاه علی فرموی   سفرم جه بارا   نامم جه سفره

سفرم جه بارا   قنبر فرموی   ای صاحب کیانا خاوندکارا

بارجه اشترا اشتر قطارا   شاه علی فرموی   قطار بگذاره

قنبر دتعجیل قطار بگذاره   بخشام و سایل کردی قطارا

بار چنی شهر چنی مهارا قبز و تیجلی دیش وت واره دار
نوا بو خوشش مولا و قطار سایل مرمو ار هی یا امیر
چونکه رحمت کردی بنده فقیر دستت بگیره به پکوت بگیر
مولا مرمو سایله کیانه نه چنی تو من سایله کیانه
تو قصه ذات جی مستجانه خراج مصر و شام ایمنش بهانه
قطار بکیشه بله و رانه سایل مرمو دردم برانه
پاشاه آانی دردم برانه روی مبارکت ونم بجانه
تا بو بنیم جهای کعبه مردانه مولا جهای راث فی داد
سایل مرمو عز علیم دین ای برادران عز
علیم دین هرکو هوری کشتیم وشتلین بنه شی مواندی
اید به نان
نماز حقیقت

دا دا آب نماز حقیقت

یا مران رازی
گوش بدن ادبک قلم آوازی
اول اسبه ا اشهدم شا
لا اله الا الله پیر و ولیش
رسولم راسی حقیقت حقش
حی الصلاة تکیه آمیش
قد قامت صلواة سجود حمن
بسم الله اول آخرم یار ن
الحمد لله به شکر سدقا ن
الرحمان ن پیر چیو ا من
مالکم ازه ذات هو نشین

بیا لکه بشنوان تکه رزاری
ار تیال با جم آیه نمازم
ز قاف تا قاف تا مشی جبا
حی علا صلاح رجوز قوین
علیم رلین ر حق مطلقن
خیرالعمل صدق الیقین
صلاتم سجود سجده یا دی من
رحمان رحیم فا و ندگاری ن
ربم علیش حدای جهان
رحیم داد و ره نمای اامی
یوم الدین ن پیر بنا ماهین

ایاک نعبد و دین بصیر ن
ایاک نستعین زیبا که مهر ن
اهدی نص آیه تخت کلام ن
مستقیم من ادسه اکیاهن
صراطم صحبت مقام یار ن
لدینم لذت سا زر زبان
علیهم موسی صاحب دفتر ن
انعمتم ساقی حوض کوثر ن
غیر المغضوبم نذر نیاز ن
و لا الضالینم چپ بای سازن
قبله قل هو الله پیر دوران
احدم سجود قاپی حیدران
اللّه علیش صمدم سر ن
لم یلد مولا مواش نذر ن
ولم یولدم دلدل سوار ن
ولم یکنم خاوندگار ن
له جیش کفو کی دین
بعیز نه عع احدی بین
ار هی ها مران اینه راز من
به آیه کلام به نماز ن
اول ان یار

حکایت شیخ امیر در ایام سید فصیح بود خانه او در اطرف صحنه
که مشهور به قزوینیه است و آدم سید فصیح بود روزی آب دادن
کشت و زراعت رفته بود و آب زراعت میداد و در اوقات
آب دادن خواب اورا گرفته بود و بالای زمین در پیش
آفتاب خوابیده بود که درین وقت سید فصیح رسیده دید که شیخ امیر
پیش آفتاب خوابیده و آفتاب بر صورت او میزند سید فصیح هم
آمد پیش آفتاب را گرفت و سایه او شد بعد از ساعتی شیخ امیر
بیدار شد و جذبه عشق حق اورا گرفت و ذات جهان او کردید بنا کرد
بگفت گوکردن و این کلام را گفت
نه سای سایه دار
سایم گفت نه نه سایه دار
از هر شاه چه هتای یا کار

از ضرب ناچه اشتای نائی کار   رزم بردار مرب جنگش آب دار
زره خاک پاکان شرتان وزر   مور کالاشان میاوردو قنبر

سرانجام

جلیل جبار   بوا چی سنای جلیل جبار
نه لوح بیه نه قلم نه یار نه اغیار   پادشام ندر بیه ورز ندریا بار

نه چراچر بیه
نه کالای کال بیه نه چراچر بیه

تا که پادشام نه دانه درّ بیه   نه یاین نه یورت کس نزان سِرّ بیه
نقاب گوهر   پادشام نه درّ بیه نه دانه گوهر
نه سِرّ قدرت الله اکبر   چهار تن و معجز آورد او نظر
اقرارشان

اقرارشان کرد   اوسا چنی هم اقرارشان کرد
پادشام ندر بیا نزاد و مزد   پیر موسی وزیر و دفتردار کرد

خاوندکار بیه
اوسترنه سینه خاوندکار بیه

دو شرط بنیام داوودش یار بیه   وصه ت بابک کرده رمز بار بیه

یار جلیل
دام شرط او دست یار جلیل

پادشام اورد کرد حجت قوی   نیاشان نبای پیر و ولی
مرتبه شاهی   اوساوه وانه جلی مرتبه شاهی
جهان خروشاه نه کاوتا ماهی   آورداو بساط زبل درشنای

بنشت نه رادی اعظم
دز بیانه تنها نشت نه رادی اعظم

هفت طبق نه پشت ماهی ذاالکر   ماهی نشت نه کاو کاو نه حجر

آورد او جهان   تانک ور اورد آورد او جهان
و معجز نه گرد نه رادی آسمان   پیری ار رشتی زیان وزمان

حواو بابا آدم
اوسا آفرید حوا بابا آدم

و تاب تجلی نور عنت تودم   جان دار جان فرمانوس وقلم

جهان جفت جم
سرار جهان خلق جفت جم

ارکان ادب عقل و پیر و خام   گرد نه چهار عناصر تمامی تمام

عالم اولاد
هنت گردی عالم اولاد

بگران نه دام زله دنیا   راز سرار از مردان دسکه شاهی

چنی زلیش دیرد
چند ساعت لاچنی زلیش دیر
نه کس نزان بیه

کس نزان بیه نزاد و مزد   تا نه وون شای مردان آخر کرد

دریا کردن لنگ
شافه شای مردان دریا کردن لنگ

دوالفقار نه عرش دلدل نه روی سنگ   پیدا بیه پری قرمزی بیرنگ

نه بر تا و بار
علی بیا گردش نه بر تا و بار

قاف تا قاف جهان یان دیار   عنود کوف قرمزی سوار

یاهو یا منهو
و ذات شریف یاهو یا منهو

هفت طبق زیان تا چرخ کبود   وصف شای مردان تمام نبو

نمبو تمام
سامن چیش داجون نمبو تمام

سنای شهنشای خویش خوش نام   صاحب سلسله نهصد سرانجام

پشت پردش کرد   هر قضی اورد پشت پردش کرد

صاحب طلسمات قصر لاجورد   تشریف و بارگاه خوشی آورد
مردان گردشان
بیان نه جابه خوشی گردشان

نسر غیب یاری بردشان   دی شان علی یا قایم گردشان

رحلت روائے
خوشی نه جابه رحلت روائے

پشت پیر وه‌ش گردنه اروی دنیائے   نه وون سلطان یاری آگائے

گفتن اوسرهند
شون کوره گاه گفتن اوسرهند

بنام شون سر را ائی هند هند   تا نه پیر دیوروت باقیش سند
ای شونه راما
بنام شون برای شونه راما

داوود و نیستی رواش ناما   پیر موسی وزیر دفتر موانا
صاحب دفتران   پیر موسی وزیر صاحب دفتران
بیایین

بیایان شرط شیرین لبران   پیر داوود غلام دایم نظران
ازل طیاران
رمزبار فرشته ازل طیاران

دستش خدمت پوش کردارا   چنی پیر شرط شریک باران

پیر دوستی در   و شرط مردان پیر دوستی در
زخزانه غیب پادشای برآورد   هفت تنه اورد آورد او نظر

کارساز کاران
پوسه بیش کرد کارساز کاران

هفت تن تشریف کرد لطف یاران   بیایان شاه کرد دستش مداران

پیشان لبستن   پیر و ماشم پیشان لبستن

دایم شرط شون یاریش و دستن   زجام باده افطهور مستن

شی نه کس نه زان
خواجه‌ی بیایان شی او کس نه زان

مردان مکیدان قاف تا قاف جهان   شاه ما نه جابه خرقه جهان

خواجه هم خود رنگین   خواجه هم ور گت ما جانظهور رنگین

حکمش رزور دارسا هش سنگین   و هر کس منور او موز رنگین

حکمش رزر دار   خواجه‌ی بیایان حکمش رزر دار

فری کس رشتن اور رنگ بار   بی بار کس آزاد نکرد نه طوق اینجار

صاحب شرط ناز
ز ناز مردان صاحب شرط ناز

نه گور نور کارسال ماهی دراز   کاری بکری یار بوسه افراز

یارسان او سوشان   یارسان کلام ماوران او شون

ما جانه بیایان آمان وون و دونا   بی مرتن ای سا خواوه کون

جه هم موان
پیر دیادشاه جه هم موان

اگر بیایان آمان او جهان   میوه خواجه هم بنمانوشان

بنام هسر ازان   بیایان چندان صدان هزاران

بیایان بکیسان شرطش طیاران   دستش و جلوه خاوند کاران
خدا مهمان

خدا مهمان
مرو خدا یان خدا مهمان

پادشام و دون هیچ کس نزانن   هر وقت محرزون صاحب زانن

ای کالای کاله   میوه دار ای کالای کاله

دعا حبت ده بکران لاله   خواجه‌ی بیایان ویش بی زواله

راکه روائے
نه الماس تیر بتر راکه روائے

کسی ماندان جا نه خدائے   بتمانو زینت زبل بوشنائے

یک لشکر دارد   خواجه‌ی بیایان یک لشکر دارد

هر کس بیدار کرد ایوت مرارد   چه کراتش رحمت موارد
یار مو بیدار
نوقت وعده یار مو بیدار

قاف تا قاف جهان یمین و یسار   مرزو تخوف قرمزی سوار

هنا هن میو   دنگ شاخ ای شاخ هنا هن میو

نه شاه ظهور داجهان خن مو   دیوان دفتر انس جن مو

رفتار جیز مو
چنه شب لیل تار رفتار جیز مو

دینه خزان دلکه ریز مو   ذوالفقار رسان خالین تیز مو

ذوالفقار   او جه ه   اوسا کرد ذوالفقار اوجه ه

یک دور رنگ نهر بوسوا   سکر مور دین یاری بو روا

صاحب عدل داد
پیر اوف صاحب عدل داد

غلامان واو خاطر کران شاد   امر دور تمان کشت بهن و باد

شرط نامه یاری   اوسا منمانوش شرط نامه یاری

مردان آزاد بو جه پرده باری   خواجام بنیشو او خاوند کاری

پرده ستر دین
اوسا هدار دو پرده ستر دین

خواجام بنیشو اد تخت زرین   مردان بو بیان هاتع نیایان

حق دوستان

حق دوستان بو   شاه پیری یاران حق دوستان بو

سرهزاری مردان قیقه مستان بو   قاپا خیر دوست شاهی کیپان بو

زری داوران
جنگ کوی سهیل زری داوران

دنگ داوای دار نام آوران   سیر و شیخ م صاحب قران

ه ضرب پاه نال   کوان مو وکرد مه ضرب پاه نال

مکر دیوان آکاکل حال   یک رنگ غلامان برش ان ورلال

وی دینه قرار
جهان و دینه کرد قرار

آفریده کان مرغ و مور مار   آینه زیدان پاک مرد زار

همالان جو ان جم   آینه زیدان همالان جوان جام

مردان نه نیشان اوبوره جام   جهان وی دینه کرد وسقام

خالص مخلفی وجود مو جو ر   سیادان و کام مراد مقصود

کمینه دوروز امید داری   گناه کاران گناه بخش باری

کمینه و وروا امید من رحبه   بو خشوم و خاک آستانه آشته

اول آخرم خاوندکار

شیخ امیر مو   لیلی و مجنون   جشن زمان لیلی و مجنون

داغ دکار شیط دلیو من   یاهو یا منهو ع ع من

شیط دلیو من دلدار نه یاران   نه دن اغیار خطا بیا زاران

خطا بعیدان بد خطا کاران   مطا بیکین یک مطا باران

مطادی و حکم یاریک حجت   منمانو و یمن سلطان صحبت

صحبت زهشت یاران   واحد احدان صمد ناچاران

مه صمدم نه چارهٔ یاران   چینی بیه دبر کادم چه کاران

کاوه من خاص پا جند زرجران   نه پای میزان داد جوزی رضان

سنگ محکن
درزم شای مردان سنگ محکن

[illegible]

ستر هفت

ستر هفت اقلیم هر هفت طبقن   تاج کبر معراج طاق مطلقن

اوشیر پا ترا که معراج   اورونه رسول نکین سند اباج

تخمش خشمش افلاک موارد   کوران که تاوشت تیغ آفتاب وارد

هرکس بدارد اجازهٔ مطلق   قطره فطره مریزد وباد شفق

آنه مجنون بخت صاحب ارکانن   دیده دار دور مردزنان

اول آخرم یار

هام سه ان برد م   تا سه موجود دریای دل بردم

شیانه بهرمن قوطه وردم   تایادام و کان دانه آوردم

دانه کام دانه عجایب دانه   مردان آوردن بری نشانه

دانه قیمتی گوهران گوهر   ز سینه مردان بر میو در

تاج مردان جمع یاران   خزینه فرزخت گوهرداران

اور دپاتشام بیاد بس بس   شون بران نه شون لقای حق حس

جوقه صیاد ان شونلار باک برده   شونلشان بران هرده وهرده
شونلشان را اتاده چنی چند   شونلشان آرزو داد بالا مو بند
مجرد دعشق رنج پید دارانی   یاران خواب صبح حرام بداران
هرکس خواب صبح حرام کرده ده   روزی نه نگار یاری برده ده

آنه مجنون تخت صاحب ارکان
دیده دار دور مرور زمان
یاران زمان دا   بو بنکر حال جور زمان دا

ای اداسا عاشق سلطان پادادا   آشوبش وستن نه رودی جهاندار
آشوش دینه ابر جهانش تنان   منی سناسادی ذوق وکس تمنی
سراسر جهان ات رقمن   خلایق حرکت غلطان خمن
نه شوق فانوس نه سوسوی شمن   نه مستی مستان نه هوهوی چمن

میرزام وطاقی اینه ادبان
اینه اداساعشق هزار جان
اول آخرم یار   دلبر وطنت

دلبر وطنت   مزار ند وشون جامه وطنت
آنه چه برکن ما نه دبت   زرکو آمانه کون مسکنت
هر شر وطنت تا دار الفنا   دی طهور آمانه چونت کر ملق جا
آنه چه شخص توش سیرا منی   کفتی نه دن پیامشاد منی
هر بم براچه که مها تنن   شفای راحتی جسم جا نتن
ل ای به ان مشنوی صدا   نه آینه ده نکری نکاه
اول آخرم یار
داغ مام کرا ت   اصلم آب کل داغ مام کرا ت
دیل دیل کیلام دیل هر جا ت   نوزره فرمان حکم عطا ت
دون و دون کیلام تا و منزل   تا وسیله دت کای کاسا
یاوام نه جا که عزازیل شو یم   لقای حق نه دن نه بها دادیم

جمعه رایم کرد یاوام ارشاری   شهر شهر بار شرطا نامه داری
دانام درد دل سیه مستان   دل چون صوفیان کفت اورای راستان
دل بیمان مفلس کوچه اوشارن   نه سر باز ار دا امید دارن
باش توزی غدا نه چه روم   مداری تا دشت لالای کافره

یاشی پر دبور کونکت ستر بوک
کرای حبشی درداره نه خاک
خروس دا نا ده   خروس دکر ذات سبحان دا نا ده
نباتات قطره شبنمش نا ده   سیف صبح جلالیش نا نا ده
پشمینه شفق نکاه دا درز   نه ارض تا سما کشت آمانه لرز
نه سر منار ان بلند پا چار   خیز ابانک برز توبه استغفار
نه سر مناران بلند پا در   خیز ابانک برز الله اکبر
شمس خیز در خیز نما با پرتو   مو مورد مار سپدار نه خو
مرغان دآوار

مرغان دآواز زنده مه خوش خو   دانا نغمه ساز حی لا یمو
آفریدکان انس جن یک سر   سر بردن نه ذکر سجود اکبر
آفریدکان جهان آفرین   لعنت نوس وارسه شغل دنیای دون
ملت مستان تمامی دی طهور   نصیری زردشت مسلمان دکبر
داسنی هرکس ترسا ونصرانا   هرعکس ستاران رودی دینه خانه
روزی در روزی قسمت کرد ایشان   هرکس دانداره دیش نخچیشانه
روزیم کفت اودت یک جو بجمینی   هرزره ایش وستن اوسرزمینی
چه کمه ازل خاکم خمان بیخته بی   درد هجران اندوه ریخته بی
استاد دردی دوزخ پاسن نوی بی   کاه کاه جام ندیر کاه کیابی
اول آخرم خداوندکار
جهان تار علم
سراسر جهان کرطن تار طم

عشق بازان پن جلات نه غم   دوران یاری کیلان نه دردم
یان پروانهٔ سوچیای شمع بو   نابافتن یاری دور نه دره بو
هوای سرری بیل طوفان طلین   ور کرد هوای کرم نه زوی لرزین
اق زر معت شنفتهٔ لان   دنیا لاد مه دچون لادم لان
مرادکته توم شه لاگشتن   ناچه و پا ولبت پ یاری اشتن
پسو نه میدان سواران داد   سر موسی یک تک بکردستا.
داد و رهبر شعله اش نذت بو   شوق علاهان خرای ناکس بو
تاتو راکه دور دون فانشا   دور کیلو دنام میرمیدانشا
میرمیدانا پو ار میدان   علم سفید بزر بو بجهان
مژکانه دراز بو بتة پ باران
دوستان مژکانه پیان ارشاران
اول آخرم یار

اینه کارمن

اینه کار من   یخچی وقتن اینه کار من
درد صبح شام هرالوار من   لافتاح لاسیف ذو الفقار من
الحمد الله روشن بین رزر   دل همه فرا، نابرکه نیستی بوش
کول بار په عظیم بر گردان نه دوش   دیگموش معدن دلم ها بجوش
تاسهٔ گل غنچهٔ نو بهار من   لافتاح لاسیف ذو الفقار من
حوم چفتن رای رایم همه در   نه هر سلک میرسین حوز
صحبت قرین بو رام کنوش از   یا عظیم الاسم مولانا حیدر
تاسهٔ گل غنچهٔ دور نه غار من
لافتاح لاسیف ذو الفقار من
هرکس زبان وهدی کس نسنجا   مهمانی یانهٔ دلش نیر نجا
هزمت کس نکرد آشکار   خواه خلط بو خواه خوش خواه دوت بو جزانار
آنه مجنون لخت صحب ارکان
دیده دز رد رز مرد زما ش

گفتم   حاله
نه شوق چمن صاحب جمالا   ها ی هام سران گفتم ها ساله
ادیبر کنعان صاحب احیابه   نه پیر کنعان میند اقب ساله
وحبتهٔ یعقوب بره لیل الخم   من ظلمات نشین سر نه کلدره
زبوی پیراهن روشن کردم چم   کاکا بوی یوسف ماها و هادم
توسا وه یوسف نه بختم شین   بر شیم نه ظلمات پردهٔ تار علم
ادسا عزیزم نه چاپ کنعان یا   هر دو دیدهٔ دیم دلیلد و دین
نام کیاستن وره سر خیع   السری نه دیدهم چون سیل روان
بجزز باهو بانک بلیع
نام کیاستن ارجیل دیار
پیرم پنا بای حق خاوند کار
اول آخرم یار

ستر کموکوشت

ستر کمو کوشت خوردن وندان
نه بنده وهنی
گلکانش پیوه نه بنده وهنی
قوبزاد و داده و دشتان دهنی   پیغام پیغا او پانهٔ   غنی
گردن شانه دری زره فشی هنی
سلطان فرماید
اوکاکت
جا ایمه پیغامی اوکاکا
آنه کلاو پماش کیا   کادو دیره یاکر دش دراهانه
شرمه کز ان چنش بوران   ورو شر حساب بهرهٔ اوان
هرکس فوروکوشت آکاده   کرده وکز درش کشت ناکرده
هرکس فورو چاه کوشت وشنه   نداروحقیقت بوای پی قشنه
اول آخرم یار

[illegible]

ترک سریان   دقت روی آمیز ترک سریان

سپای قراناصاحب قرین   بپای دعده دار یار رنگین

نوبهٔ حکومت صاحب زمان   شاپوره قدیم دمیای دمان

۳۳ سیزده کس تیغ کیانی کنف   جبین مصاف شهنشای نجف

لشکر بالان املاک ایران   تاده وهدانه شش دانگ توران

همرای حق حون سیه وحشی مندان   تا حال ااما ان کس حق لسیدان

ارحق همین دلای او میانوه   دلای کوفیان لشو میا ناوه

نادقت اسرار زمزمه داوه   نا جوش خروش تیغ غوغاوه

ناگاه نوبهٔ بک شهواری   عجایب مصاف قدرت کرداری

میو نه دلیشه خرابات وه   دست کف نه تیغ خرابات وه

مغرب مشرق یکی لیار   جنوب شمال نه بر ماوه بار

دعده‌ی نزادن

دعده‌ش نزاون او دقت محبوبشو   نزان و بزان وفش محزونشو

وفش محزونشو نزان بزان   چه که میانشا و نخیر کرزان

مهر نه صفی سند فعلین په عثمان   دفتر و طومار حواله حکمان

او ساعت شای سردار مکر و کاری   حق مدد دوست هرکو حق داری

کر تنش نمشت رنگ کشته کاران   اقرارش کردن با تا یاپا یاران

با تا په یاران شرط و پیمان   ویش خاوند کاران آیین گرامی

ویش خاوند کارن یار یاد کاران   حکمش نان نمور خاوند کاران

مهر جبین حکم بنوشت   ها نه خاندان نفیری اوست

نوبهٔ حکومت خاندان خانان   خاندان جهد سید سران

هر کس نه یاران دین نفیران   بی طمع دهشتی ای دنیه دیران

هر کس نه یاران نفیر بکن   رمز اش دارو نه کشت پی بکن

سلیم وکلیم زیاد وبن زین   عین زایله زبل زبل زایله زین

اوای آخرم بیار

شیخ امیر په دده اوای نوشته

دده دور یار

تا نجز بانگ ای دوست ر   ایش دل ربون پری دور یار

تارک برین بنو وسر دا   بانگ دوتاه کم بنو و کار

هر کس بجای ویش بکرو آمیز   یو درشت نما فو دوست در دا

اوسه بجز نو آلوزه شاران   و زنونه شار ان پشین رستاخیز

بعد او استبول بدر وتالان   قتل بکش بو نه دکان داران

بو فش نه لوز بعدا بیوه   دمشق بکر او دته سالان

بیو و میان رستم سوار   در تیغ دو سر موداییوه

نادر   در رنگ فتح فوت تیغ ذوالفقار

تر و در پای طوق بزرو دهول   پشت طال بکرو ربون

نعرهٔ دمان بور پا اندیش   هر یک بزرو دست نه کاسه ویش

ورنه کرکزه کران کراخن   کردی لشومنده ان وعدش خلد خن

اوای اوه یار

زرم کاویان

زام لغزان شخنی کاویان

سر کوی بر انو پای افتد تا دیان   فری کس نامیدان بورش خانه زبان

جام سواران لاد و رکب تیز   کار پی چیان نه سخت بند و الاد در

هر کس جا وسخته کار آورده بوار   برق در ساش تنک بسته طیار

فری دادی کار رای هوه کردن   جام کو ریبن او سر خوردن

فری دادی کار رای لشونه برانا   کاوش بوز پی وفا رش انا

فری دادی کار رای دکنه چرچی   تا دکاویاوا آزرش ان بری

وی داوی کار ای هوه گل
گو یا سوزین اوفسرده گل

9 برشی نه بلغار
زیاده بسری برشی نه بلغار

دون برد ادرجا به غار به عیار — دیده دوار کاران وری
دریا شه جا به سنگ سنگ میکن — سنگان عیار کرده بور رشان سن
داشان و هیوان زری علافان — بردشان ارری چانه صافان
داشان و میرزا بردش ودفتر — سرنولیه و رپا و پاه و دیس و سر
وی پرت ختام دوراخ خورده — دسته بوه و داغ شان گرده
بخر دوران نه تخته خاهان — آهای صد آهان داغچی ایکی
داغچی داغش ایکی ووده بسته — خاص بنو و خاص کس دگه

اول او م ا

9 نه شرغزنه
شوی شیم او سلطان غزنه

هیچی غاری

چمنی عیاری غزه ریشی کس نه — کسم او کس حقرتیش وزنه
اوکس نه دیده و بشری یافتن — سته کاینات اقلیم شکافتن
بر قعی عیاری چادرش نه وران — دوری عیار نو شهر هر دو چاک کن
یکی مدلی علمای دفتر — یکی یکنه یک بر هنر
عاشق معشوق نه شهر و به چه — نقل داری اوران موبرد
عقلم رسیده کاسایین — قلمش نه حال کل حسینی بش
هرکس به لی عشق طلبار ان — نه بحر غواصی نزبر عیب ان

اول او ا

99 نزل ورتزل
روحم به سوسن نزل ورتزل

یاوم او رابه صل متبل — دیم بی جری ففا با طلن بل
نه نا موران و سیل پر بوش — تیشه ه داران هر کس دلدل ترش
نه نا موسکار و میل یار ران — یار دان نورسه صبح و ام دارا ان
هرکس نوابه صبح دم کرده — رزی نه شکار یاری بوده

داغور بان
9 بزرکشه نه بز طلعنه خوزبان

ناصد ملکو و کان و درکان — سوزنجی کاویتان خطان
دوش و که بنام بر چنواش — سوزنجی کاوی خطاش
استادوش کرد فرقه جهان باز — چیش نه ککین پشنوا وآز
دوطر بکر و نخواب غافل — خدمش نجرگ شکاکه بجل
ارهی ورو بیتان نه ور دپاجر — بز سعدی نه بز نانه هرود سر
دنیا پرکران آفت شوه — چند کرد و ستان فندق ای آنا بوه
ای بازی اواره کیش حوا بازی — کیش نوت نه زاری به جای کج بازی
بنای بان سر دوانای آفت — گفته ندام بکرا آفت

نه ارد وریشم
9 ه‌ نای آم سه الی ندار دیشم

طلعنه ستر ابار

طلعنه سترابار بیان وریشم — بیزارم و استان نه قوم خویشم
لاف روا نعل سربریم گر دان
طلعنه با کب ان نه حد دبردن
چون موسی کتاخ بیزارنه ملت — پوشانم خرقه خلعت عیبت
موسایش و یطور نه قوم بیزار به — اویش و ینه من خاطر آزاره
بشیم نه کوشه شهر غربیان — تادقت وعده بانگ سری ران

9 دله یه ره وطن
دله بقادیان نکوی یار وطن

بلخ و بخارا خط خو طن — پیدین ولی بر چولن ار و طن
هرکس و لردی کو هر یت به بیز — شی نه کار خانه بهار مر یز
بهار مرز کار خانه دلی — تحت شاهیش استاش کامل
هرکس و مهر ما رزون نشینه — اتیر ا نوزن بو مرقع ایطو بینه
چه و سیر ام اره من یرم ورده ان — گرده نه استای خرم برد ن

اول آخرم یار

٩ نه خوار و خوار و ا ن — شوی نه غفلت شیرینی خوار و ا ن

هوشم شی ن نه نام دلاداران — دیم ناله میون نه کلا و ا ن

عقلم شی ن نه و بارام نفا م — نه هوش هیبت سر سام سای سام

من مجنون چاره آ دحال زان حل — نه هوش هیبت سر سام سای با ل

چون سودای درن جنین جام پله — جام ابراهیم در د جنین سر جام پا

چونکه زرده ویش قطره باده نا و — بخشش لایق پادشاه خفاش و تا و

ای جنین داران ای جنین هوش ان — سر تا پام کردن بلیزه جوش ان

وآیر عشق کر فشار یمن — هزاین هون جابر یار یمن

مینش چون جنین آ نام نیه

مرد حق کردن و هر ک نیه

٩٩

نه کاو کاو ا ن — آوازه میونه بزر کا و ا ن

سر یوان ث خونسر که پا تاوان — کوی دریا که نیشت گردش دادان

پوسه مان

پوسه ان شفقت ممرد پا دار ر — شاه نازنینش ادلاک مردار

متقدا پا کردلک سه کیر و — ها که لکش کرد زور کمیر د

وانای هر دو سر نیای آخرت — ملکی ندارم مگر آفت

دنیا و میون آفت شیوه — چند سیح دستان مکرش سیوه

غیر چه برزه مل یکیلا چه رنگ — مردان چه منم کفش ادسر سنگ

مردان چه زر ل قرص پا کردی — نخوان رنگین رنگ ن زرد بی

اول آخرم یار

٩ نگار و یشه

شوی شیم اد سید نگار و یشه

من ناشی نه دان مگرد پیشه — خونناک ناواک خاطر اندیشه

ناشی ناوان پیم شیم اد نگار ی — دست بردم او شصت چون کمان داری

دست بردم پا شصت هوزن ناوار ک — نگار پا در مزه ناواک پا با ک

آدنگار شیوه من زلیخا نام — شصت ناواکم کرد و هیلو جا م ۲۰

دیام دیدار زلیخای زره ان — آدیوسف صفت من فریاد فغان

آدیوسف صفت پرواز لقاه — من ستر خرقه خرقه غرق نه پیاده

زلیخای رزهان پیره زال نان — ملکی کفته دست اد کمال نان

اول آخرم یار

هزار و چه ره م — چون طاس کم شش هزار ر چاره م

درشش موازم ایک یک نام — پاره تر بوجرک صد پاره م

کش دی ز من تا رنرد و ه — تا که جوانه هفتم کرد ر ه

جهان دست اد جنک تنهای پرنقل — دل پا دک دخریک شش ر

جیش نه نجلم شد ورت ستن — تن نک نه ستر قفات بوستن

مرنه نجنها ن اد دست سه ابو — جه ناله جیدر شش در کش ربو

دله متر سه نونه طاله دست — دنیا چون نرزن کش و هد پیت

دله متر سه نزا که دور ی — بکم جندار نه هبو صبر ری

دله متر سه نزا که غربت — بکمش ی مردان بهان دی وصت

رزه تر بو نه خاطرم ادجان — طاس یک ماروک نام یک تا ن

اول آخرم یار

٩ بتر بین چه زار ر

جام می نوش ن بتر بین چه زار

نه کیه واران

نه کیه واران ویش دست و سوار — دست د شیوه نگران دکار ر

نگران دکار دست د شیو ه — ناله بور میوزه توی و یشه و ه

شیران مشتوان ناله بور و کوش — جه سام هیبت ملوان چه هوش

ملوان چه هوش ز سام هنر — دعوای دو چیا هی هی محشر

راستی صرافان تا شهر دمشق — اتامنها ن جهان مبو کش

امید دار یمن دی کش تا توه — مردان بر آری د حلات د ه

ها خم نه در

٩ پاسخ سنگین گفته بیم نه در

روح چون پروانان پرواز پا سر — تا پا وام و پای تخت اره نر

دل مست نه هوش ز بوی مست ده — شیام نه تا پا سر ددت د ه

آتش میش بیان نوتا پا جه ا — تا تیام ز تاب شرار ه شمع دا

جم و نم عزالاف جه کرد اریر — روح رزهات مبو ذ ا ان کیر

کور بیا سور دیده عاب — نور تابان تخت د نیا ب

وریزه وبشو دکلبه صحبت   غافل مینشه ورودی رو ماتت
دنیاه روان رهروان رای   داغی گران دواغ ای شاهی
اول آخرم یار

9 گرگ هرس رزی
گرگ هرس داما ن زمانه وزری

قابا خیر نردی جارچی شرخری   رحمان زرم نه ردی روای دل بزی
جوش فتنه زنه ان شیطان ظهور کرد   نشه نزه روشت اجاغان کور کرد
نالک لنا لباس زرزیور پوش   یکبلکان بکج حمامت کوش
عدل عادلان کاملان سپر   سردی با دطرف دنیاش برد بزیر
صرافان رری کش بنامای سکه   جلا نا زران روکش ان سکه
تخت صورتان ناقوله کشت   سیل سیات دین مذهب دشت
ارکان ادب ایمان گرد برده   قالب چودان بادسون برده
زموده فرمان مونیف منظر   بیک الصایغی نجلا ایمان کر

ابو عمران

مر بور عمران راه کر راه جت   فرموده جبرئیل خرابات
بکانو بیک وبا در رحمت   پا روی عرفات کان شفاعت
کاکاکشت رشون مردان مردی   پرمینی منه ن خه د مور دی
اول آخرم یار
زاری کار گیان
9 نامکک سه حه داوی کارین

مزن کوشی نام شان نین   منت معلوم بو ایده عوا بین
ببزرج صورستار الکریم   ملک القدوس رحمان رحیم
ایاک بنده نور الکلی   اول زیان ساخت یا کاوه ماهی
کاوه چه رنگن ماهی ساوین   چه نشان دارد کام لاش سفیدن
برسام صرافان شاخ کاو چندن   هریک و شمار چند هزار رنبه ن
ره کلام جانب مکرد کان   هر پا چند چل زریش بسو جیده
دار دینش چیشن پیش بوز وچش   چند رت چند پاه سجاف داون پیش

خال سفیدی نه پشت نیشن   چیش سا نویسیا ن نام سکا پیشن
چیشن که شعله چمانش چون بان   ناچم تا ادچم چند هزار رهن راان
سنگ سفیدی نزیر پا شن   مکه مبارک لکاین لاشن
سنگ خوار دسکن پیشوش چه رنگن   کشدی ادسنگه چند سال سنگن
سه ادسنگه صرافان شار   ظلمات نه چه لای کردنش قرار
چند صاحب کلام دفتر دستی   علی پیدا مود فته گشت لبی
صرافان توریف خلاف نکردن   راس که مزد ورنه دستاش بردن
9 اول آخرم یار
کو نه میدانن   داود دار مردان کو نه میدانن

داود زوبرد چقو چیو کانن   هر کس برادس شای مردانن
میرزام حکم ذات بالادست پیشن   لگ گوی کو بازان رات کرده ویشن
کو نه میدانن او غایب مندن   چرکانش ندت کو بازان سندن
قالب ناتمام چم پرده دارن   سه گرامات کردار یارن
وقتی بنویسان

وقتی بنویسان نامت دیاری   کوران کور با نا وشرمساری
9 میرزام او وقتی
نه خاو شیرین بادام و وقتی
وریزام لوام اوبان تختنه   تخت خاجامن نه یا که تختنه
وریزام لیلام تخت خواجای ام   یک شمع چرای شم هفت پروانه ام
داود جنگله هفت پروانه پا   عاشق و شم پاشم بیدانه پا
داود شناص پای تختش پا   سرشت نور پا نازش ردا پا
یکدانه ویش پا ماک شهافزد   پا جوزو پا خواب نزاد نمرد
اول آخرم یار
کی گرون طفیل   کی پا دوت ویش کیان کرون طفیل
کی مدران وشرت چون مجنون لیل   کی جم یاری کردن وسو یل
کی زبان ورنگ هلال و لاله   کی سرمست جام باده پیاله
جام مجنون نوشه بتر و بار طی کرد   مست لقا پا پا خواب پا خورد

جبل نشین بو دام شرط دوست — اسیر قول بو ژبوی بیعت مست
پیر خجسته خرابات نان — چیچی دارنه کنج کوهستانان

روشن کرد
۹
فروزی جهان روشن کرده

هر عشق ملا ان نطق ده — هدره جامی نه کوئرده
نه کوئرده هدره جامی — یاران بنوشان دشت دامانی
پربو ژبا ده لا اله الا الظهور — یاران بنوشان چون جرعه منصور
مردان یکرنگ آشنای ازل — دخط نوه بوانان غزل
مازیز و دوارت شکرانه دائم — کلب کمترین قاپو درکاهیم
اول آخرم یار

نام داران فانی
۹
زق فانه داران اینه چه فانی
کس لاف فواچو هول کوشت فانی — ژ خلق فانم کشت ناپانی
غلام کیوان رپاک دیاه بو — پو سنگ پارنه لکیناه بو
فانی ... ذاکر

عاکش پخته غاک ازل پخته بو — غلام واعدار دیده دوخته بو
بولشتر عشق آب عین سالو — هر دم داخلاص پیر شرط وا بو
ادب ژوده هر چه بدر لاف — ولش روشن بوژ قاف تا وقاف
زیاد نه نیشان زیاد نواچان — زیاد و متر ز الماس مپا چان
هر کس بکر بینشو و جم — روژ و روژ پیش میا او دو کم
وشون کلام بلی او سراب — بکر یانه مردم کردن خراب
اول آخرم یار

۹
دله داده تن
سزای نبه دار مرد یادتن — ژرت دوران دنیا دار یاد تن
آزاد سنگ دوران نبدادتن — چمان سنگ دوران دوری نبدادتن
منصور وشدی صبح شفقوه — منصور رت تسلیم و دار بی
کنز کم نوی و دیده پاکش — ژرت پادشوق عینی حقه وه
گردشانی رخاک فانه تو ملیاه — صدای عینی حق هانه فاکش
یکتاشان ربادیشت زوی دارا

وورزه فاشناش و طلیاو — عینی حقش بی دوری دریاو
دله ژمنصور زیاد تر نا — باژ لیمنی تر فانی تر نا
یا شمس قمر یا ملای رومی — ویر دونه کتاب علم نجومی
مرد آزاده چون بهلول بو — بیزاری ژکنج پاره و پول بو
بهلول دانیتوان ذات یکدانه — مدیانی مایا بهلول دیوانه
دیوانه کی دی وی طور دانا بو — مرکب نیدان کردون روانا بو
ژ دانای دادر اید ر من پادان — تزنه ماندت معنی شکاوان
اول آخرم یار

۹۹
صاف دیده مست
دانا صیادان صاف دیده مست
کرده طوبیان دام شرط دوست — کاد یارشان بر دادر بیاده بب
وولی ودون آشاهت وهت — کاو رحقل نگردن غلط
چنی دین پاک دورن هر زره — کار یارشان بر داد دشتان
بروشان رهای حساب موسی — بیش بین ومهان یا نه شیخ عیسی
داوود وموسی هر چند شان دانا — ناماش ژ دید آجان سستانا
...

صیاد قدیم دلوه شرط شانا — ولفظ شیرین شاهبازش دانا
آماده نیست صیاد قدیم — اورد پیزار رها نکوی زرد سیم
دیا نیدیده باز شیدوانا — با تقشان در کرد بر نشینه فانی
هر کس بجو یاری ن یار ربو — چون مجنون نه کنج مال بیزار ربو
بری پا نه کنج نیده کیجه ر — جام جرعه دیر منوشان و دو
سوچپیدی پای شم یار دا — ززه نجه ده نکز دار ر دا
نیمی آستانه یکتای بنده بو — یوت دیش نزای یاری کنده بو
اول آخرم یار

کلام ملامان
ار کوی کس زانان
بار کای شاه رتن ارکوی کس زانان
مردان یکسعادن گردی جهان — کر اسر ملم بین دوزان
ار کوی پیشه
بار کای شام وتن ارکوی پیشه
صبح قال ارده وسته بو بیه — آه حقیقی رحش نه دل

او دسادری

بارگاهی شام دستن اودادری

ای پناه میناش گیسه ستری قاف تاقاف جهان پناه مچتری

از عرته نو یتی بارگاهی شام دستن اوکوی عرتونیتی

هرس نفس دادن ایمانا تو یتی سامعلوانه او ر بر نو یتی

سوار بارگاه شا

عز دفدات بام سوار بارگاه شا

ور ستون ذوالفقار شاهی تیغت مورور ته گاوناهی

پابر بینه دوه نه نامنا لی پابر بینه دوه

آغلام پیا نا دستم دسینه چوگه ام دیلونا نه چیکم د بینه دوه

بر یمن قایم

برین دار زمان بر یمن قایم

نه نامنا لی در هم دایم تیغ سلطانا غلام ابر ابسیم

بر یمن آب درر

برین دار زمان بریمن آب درر

درنه زمه

درنه زمه مدرر م آززار تیغ م سلطانا غلام باید گار

اوپرد جاذ ن

بارگاهی شام دستن اوپرد جاذبان

درم بابرردی دروم افان هرکس درمش قلبا وجمش نا زان

اوچمه کری بارگاهی شام دستن اوچمه کری

دستی مادری یوی موری مجر تو نیا د پیغمبری

کس کیفیت نیا هرچه کری

ادش زان ده بارگاهی شام دستن ارش زانوه

آنه دردستمان نا دیمان ده حرمن یاری میمان ده

ارمور دین ده

بارگاهی شام دستن ارمور دین ده

سه پا دسینه پنا باین ده سیره سیر عع چه هم پای ده

بن ادتا دیری

بارگاهی شام دستن بن ادتا دیری

یاری مکردی عقل طاهری لشتن نمد گوشت وا بری

ولیر د کشن

ا پیر نیا یین کشت وایر دکشان

داود پیر موسی یا دار پنه شان پنا یین مشه تیر و ترکشان

بن ار خرتند سکه بارگاهی شام دستن بن ار خرتو سکه

تیغ م صبرشن خلق ان تالوکه طعنه مدران خلق و مخلوقه

او اوراه سره

بارگاهی شام دستن اوادراه سره

دست دوله دیت بکه شره هرکاری بدن آنه مکره

دست اوسه انه بارگاهی شام آه دست اوسه انه

بادگار یا راد زیکه انه دشش منیو اوچه پیکانه

دست اد برد یور

بارگاهی شام آه دست اد برد یور

هفت تنش چه که آذر داد نظر نیامنش کرد و پیر رهبر

دست اوکوی سی مان بارگاهی شام آه دست اوکوی سی مان

در مان دردم داردی جیمان و نش مرخص با بوردی ایمان

چه کوی شا

چه کوی شاهوی بارگاهی شام دستن چه کوی شاهوی

حواجه ی علا مان ذات منهوی گشتش بند کردن نیافته کوی

اوکعبه اعظم

بارگاهی شام دستن اوکعبه اعظم

مردان یکی نک نرا نا رم سلطان امرش پنا چه ابد م

اوکوی دفا شا بارگاهی شام دستن اوکوی دفاشا

طوفانه بره چه کوی فنا شا تا ومانه بو دور لقب شا

او دو چیا یان

بارگاهی شام دستن اود وچیا یان

سلطان نان ره نمای رامان سیاف وراکه کردی کم راهمان

وردو دو دره بارگاهی شام دستن وردو دو دره

سلمان پنا یین داود قمره پیرموسی ودزیر کاکای جبره

او مرتنو ی

بارگاهی شام دستن او مرتنوی

تیغ ای یوا پنا یین یوی هیچ و بیران داود هند دی

ار ساج نا ر ی   بارگاه شام وستن ار ساج ناری
سپه‌ی بکنه‌ی ار شون یاری   پادشاه الزنا جه برد با ر ی
ار سینه پیر ی
بارگاه شاه وستن ار سینه پیری
جه قال بلا باران وبری   پناهی پیرا داود دست گیر ی
جی بر تا بار ی   بارگاه شام وستن جی بر تا بار ی
مردان سخنان چه وزن یاری   یاران ار نظر قدیم داغ داری
ار مرد علیین
بارگاه شام وستن ار مرد علیین
باشان گردن گردی ویقین   علیش شناس خواجه‌ی پناهین
ار شاره زرد بیا   بارگاه شام وستن ار شاره زرد بیا
مردان بطلوین گرده قریب   بکنان ار شون پیر د لیلا
ار تا ش هوری
بارگاه شام وستن ار تاش هوری
پری قابله

پیری قبله پناش ار سر ین   هر کس بر آورد ار ان شاه جوشین
ار کوی اورا ان
بارگاه شام وستن ار کوی اورامان
ذات خدا شاه قانا غلامان   پا لشه سال ستر با کس پیش ترزامان
ار کوی کلا ن   بارگاه شام وستن ار کوی کلامان
موسی کلیمش حرفی ودا ان   سوچ یهودنه پخته خا ن
ار کوی شنه زر ی
بارگاه شام وستن ار کوی شنه زری
ذات خدا شاه شناسای ادی   چه یاسین وه نقطه دیش بوی
ار بجر جیحون   بارگاه شاه وستن ار بجر جیحون
ها پنامینا کن وی ار شون   پادشاه سپه اکر دو پا چنه چون
ما ار مدینه
بارگاه شام وستن ما ار مدینه
غلامان آمان جه هزار دینه   جامه خدا شاه ما کس نوینه

ار یانه عیسی   بارگاه شام وستن ار یانه عیسی
پیره پیر داود چنی پیر موسی   سلطان صحاک شان سپه اکر نیتی
ار شهر بلغار   بارگاه شام وستن ار شهر بلغار
یک مشغولان جه ازل طیار   سپه اکردشان شون خاوندگار
ار شهر فرنگ
بارگاه شام وستن ار شهر فرنگ
اخلاصان پاک بطلوین یکرنگ   یورت حق شناسان بجا نه جور زنگ
شهر خطا   بارگاه شام آدست ار خطا
چنی حق پنا ن جریای عطای   پنیده اقبال یورت لقا
ار ود چیا
بارگاه شام وستن ار ود چیا
وجم بسته بون بارگا   سر بارگاه چنی ذات خدا
دست ار شهر چین   بارگاه شام آدست ار شهر چین
ریشش دو تا تا وینش نرگین   نه پر ویمه ر دار رواج زاده دین

حکمش نا نا   حاکم دور سه حکمش نا نا
بونا چه نویکه مردان ش وانا   ذاتش قدیمن یاری برزانا
ار کلیب شا   بارگاه شام وستن ار کلیب شا
بت بت شانان خواجام بنانا   پوسه مرزانان پنت خدا
دست ار شنه زر ی
بارگاه شام آدست ار شنه زری
یار زرد ها مش دانا دبوی   آورد ودار ود نما بجیو ی
ار سر جو د و یش   بارگاه شام وستن ار موجود ویش
ورچه کرد مردان پنام رات وش   هر ویش برانو بو خدای ویش
ار خواوند گا ر
بارگاه شام وستن ار خواوندگار
چه که میزان یقین بی اقرار   باورد جا شرط نامه پا یار
ار ارد و سیع   بارگاه شام وستن ار ارده ویع
غلامان سپه‌ی سوبه‌ی ویطا   حشمت خواجام ور حمت کیسی

جی ما زند را ن   بارگاه شام دستن جی مازندران
باران کمر ری جنگ چینی کران   سلطان هر ویش پادشاهی سبحان
ار شط سیر وان   بارگاه شام دستن او شط سیروان
چاکه مجرد با بانگ شیر وان   چه برد پور دار کمر و دیو ان
او د ار چهل تن
بارگاه شام دستن اوراسا چهل تن
عزو دات بام صاحب مکر وفند   هیچ کس تزانا یورت صد از ند
اوت پور ی   بار گاه شام دستن ارث پوری
یا ری مکران یار ورزری   خاصه غلامان زرباپه نور ی
اوف رهنگ شاری
بارگاه شام دستن اوفرهنگ شاری
حکمان کوستش مشوطیاری   کیلا هفت جامه یورت عیاری
او سلطان با ن   بارگاه شام دستن ره سلطان بابان
او کردش ایجاد جهله کافران   زربونه کاوران فرمان ندران
او بهر بطلا

ار بحر محیط
بارگاه شام دستن ار بحر محیط
غواصان نه بحر توددا دنت قوت   گوهر پیدا کرد در روان کرد بحت
او ترش ئ
بارگاه شام دستن او ترش ئ
غلامان کردی بدن کو ا ئ   ها بینا بینا رهنمای راه ئ
اوراکه راس ان
بارگاه شام دستن اوراکه راس ان
جبره دیوان کردی غواصان   ها بیری دیرت خواهم نشان
اوفا وند کار ی
بارگاه شام دستن اوفاوند کاری
اصفات ارض هفت شاه اوداد قرزری   دنیاش سقام داپا یورت یاری
او ش هشت ای
بارگاه شام دستن او شا هشتای
اورونامیران پا رری حسا با   مکنری دشون و ف کتا با
جه بحر بر ی
بارگاه شام دستن جه بحر بری

ذاتش ها خرن به کشت حوری   او نفیر کیت و دانا قروری
اودا له هر ی
بارگاه شام دستن اودا الهری
وانش مجزنا یورتش هوی   نظرش دستن او بالا موی
اوش رغ نمن
بارگاه شام دستن اوشا رغ نمن
عزو ذات بام سلطان ذکر بنین   کسی نزانا یورت قی وعین
او بانه ط هر
بارگاه شام دستن او بانه طاهر
بولمان ایم قدیم قاهر   ناکرد حوتران دو تش ها حضر
اوفا ورز ماین
بارگاه شام دستن اوفا ورزماین
حکمش نما نا یسار و بیابن   در جه زر ده وه آورد اور ماین
اره کا ششخ جهیر
بارگاه شام دستن اره کا ششخ جهیر
یاخش ویران کرد وکرد نقدیر   بردش جا به بدبختی بنه ویر
دولادالله

دست اوشهنشاه
بارگاه شام آغا دست اوشهنشاه
جه هفت آسمان دویش آگاه   هزاران جاش مثا مرتضی
میرزا آغا ی ستر
شاه یورت دست اوکه میرزا آغا کاستر
جه ستر بر آغا شی اولطف دتر   پری غلامان پی و چوارچیر
او کعبه اعظم
بارگاه شام دستن او کعبه اعظم
یورت مرتضی چاکه پا نودم   حج اکبر با پری کرد عالم
اوکردی دلا ن
بارگاه شام دستن اوکردی دلان
نخشش ها خرن جه کردی سرلان   ها او شکا و کردی سگلان
اوشت پرده
بارگاه شام دستن اوشت پرده
دست جنیا رسولی و نعت برده   مصطفی مرسل تواول کرده
دست او تربه ی
بارگاه شام آغا دست او تربری
یاری مکران و لفظ تری   پادشاه آگاه جه کرد حوری
اول آدم یار

خیاله مسته کول نکوله   سه اران راما بنبرچه دو له
توی آدا کرده سه انه تنوله

سه انت کردن و ازنه ران   شیان بوران اتیه اکردن لدن
خیاله مسته بابوت موانو   تابدیه به یه دکوت مکیا نو
تخت سه اینت بینه مهمانو

کوسک شاه لیشن مدرانه زنه   ریش دو خاقش دلت نکر سبد
دستت نالو استای صف دین   چوینت سه زنا کنبدی رنگین
تیه اینیشو یارکاله ر دین
دستت نالو استاده جز   کنبدت سه زا چوینت دالسکر
پری غلامان پا و پردیور

بحر مرمو

توکله سیا و نازرات بینه
مشی میوری ها جی د لینه
سرودا لنی به دیت شینه   پرسه مرانا فیکوت نینه

میرزا تقی مرحوم

چه مرکب خاقوان کلینی هات سینه   پیپ کفتی بجو مرد ینه
چیارقرنه جهان دات تینه   ما رزه بور و باز پا یلنه

بحر مرحوم

باز و نش نه   ها کی کردن باز و نش نه
کلاوه دارا تخت خیلکا نه   ارداش کیرو خوش نزانه

میرزا تقی مرحوم

چه طور بو چو ین   عوزدیت بام چطور بو چوینا
توسلیمانی عزدیوزدون   تولیسلن عو نا مجزن

بحر مرحوم

مجزنا چه سری   سه جهان مجزنا چوری
عوزامن تدریا کوهری کاری   ها پیر بنیا بنیا شه ریک سری

بحر مرمو

پیشتن ارد شق   رنا ورناو نا پیشتن اد د مشق
وردت غلام پیکچه ده هر سالی   وشه با جبه ا داوو قرشانی لیک

میرزا تقی مرحوم

توکه د ریانه   کرد چت توکه د ریانه
تیغ دردمت که برهنه   بزه د سکیان ل د تورش طانه

بحر مرحوم

توکه د رسار   کرد چت توکه د سه بر
تواره مرزنا مرکفت هز   توادسواری خواجای قرز

میرزا تقی مرحوم

توکه د سه اره   کرد چت توکه د سه اره
مزکفت و بز تواره مرزنا   غلامی سعنه و قوش طلا

ای دیده کانه یار دیده کانا   نکدم   پیو یار داود باروت نا
ای دیده کانه نه من اوشوه   پادشاه تم نکرد دیوان نوه
ای دیده کانا کاوی پرچه نور   یا برجشینانن حاجیان وستور
ای دیده کانه دورکیدوا   جم مستانن بنیا یای سلامتی

میرزا تقی مرحوم

یاری و تمام   ها دوره ی کردن یاری و تمام
سواری کزمی بوره جام   تا خواجه ی نیو پیش کرد غلام

بحر مرحوم

تو بینا مینی بیز بنیا لی   هنکامی بیز چه عالم زیا لی
پادشام باوره ادحمدرانا   تاداو و ... سری بران کوا ای

میرزا تقی مرحوم

حرفی قور جا ه   چه سه دیوا اسری ده هشی وانا قودا
اسپها نا بالو زینا اوا   دیو سمنی برا من برا
بعیتس پری الیفی نوا   دآیه سوکنه و کلام الله
چه قرزیا در تر مکر بوی خدا

بحر مرمو

وسی کاو ه   غلام سفته وسی کاو ه
با سوخ سنکین دکان اوه   مردان ازاره دانا یاری بکش می تاریکه شوه

میرزا اسمع مرحوم

روژ باری بنا   چه دبر کا و ه روژ باری بنا
فره کس دری کاره بردش تما   وردی لاوه کرد بنیا یین قومی زنا

ای دیده کانا وشن وشن وش — بش گر بنیان بش کرد بش
ای دیده کانا شنه روی ساتن — ور چه کرد کویان زات و ش و ستن
ای دیده کانا ز زبان و تخت و دور — وشش پوره بادی پر دیوار
ای دیده کانا یار دیده کانا — سپهرو ... خنجر [illegible] نا
پسو سپر دارد و یار ونشانا
ای دیده کانا بنشیم او [illegible] — ... پر و پیر پیدا بود در
ای دیده کانا یارتر یاران — یارتر بورتش [illegible] کاران
ای دیده کانا ز زبان دالهو — ش هوش و بازان نیشت ادابلو

کلام نوروز ... سید براکه بود

خور خور [illegible] — ونگ منای من خور خوران
سید یعقوب سید بازنگذران — داود جلوکیش [illegible]
آن ور داوه تا کوه ناز [illegible] — مهمان منزل پیر [illegible]
فرش مرحمت دانای [illegible] — مخفی کردن دور یار [illegible]
بروز کردن تالی تا [illegible] دالهو — چه بره یانه باشی بالا [illegible]
نوروز شای

نوروز شای من خور خوران
سید و یعقوب بازنگذران
[illegible]

خور باد [illegible] — [illegible] سرخور [illegible]
واوای داود دین بانگ [illegible] — خورش یاران یاران [illegible]
جشت جیون [illegible] — جهان [illegible] یاران [illegible]
نه سرو قند ایران [illegible] — هیچکس [illegible] پای خوران
ناکاه [illegible] — [illegible] سرا [illegible]
[illegible] مسکن [illegible] — ور [illegible] [illegible]
[illegible] یار [illegible] — دولت زنده [illegible]
[illegible] باقی [illegible] — [illegible] پای تخت سرانجام
کل [illegible] یاری [illegible]
[illegible]

[illegible]

در [illegible] — بازار [illegible]
[illegible] — پرده [illegible]
[illegible] — صدای [illegible]
[illegible] — جلدی [illegible]

یا هو [illegible]

پادشاه و قول کلای یاران — [illegible] بز بار دی دیار راه
جار بسیار [illegible] جاران — بیدار کرده و شهر شهر یاران
کینه و محبت و تقد التعجیل — جم بوته [illegible] کلای [illegible]
حکم باشد [illegible] — [illegible] عالم [illegible]
گردی جهان جم پای تخت جمشید — جای [illegible] باده [illegible]

کلام [illegible] سید براکه بود
که خانه ادر [illegible] یاران [illegible]
نه خانه [illegible]

عجب خانه دان [illegible] — ونا [illegible] رزه [illegible]
صحبت یاریم [illegible] جمع — سرمست یاریم چون پروانه شمع
نوشان یار شان کردیم [illegible] — تا بادیم نه جای [illegible]
دست [illegible] سجده جم کردیم — رزه نه [illegible] یار [illegible]
هنت نه قاپی [illegible] یار طلب کردم — تا که [illegible] شور [illegible]
دورشان [illegible] حال [illegible] — چون [illegible] یاران [illegible]
آهسته [illegible] — چهار [illegible] دور [illegible]

[illegible]

[illegible] تخت [illegible] پای لال محکم — [illegible] شاهی [illegible]
هر [illegible] فرش [illegible] — [illegible]
آفتاب [illegible] — [illegible]
[illegible] — بیل [illegible]
[illegible] — [illegible] قلم
[illegible] — یاران [illegible]
جای [illegible] — بهید [illegible] پوشم
[illegible] — [illegible] نوشم
[illegible] نوشم
[illegible] دستم

[illegible] دارد — راستی [illegible] دارد
[illegible] — [illegible] سید [illegible]

[illegible] — [illegible]
[illegible] — حشمت [illegible]
سفید [illegible] — [illegible] سفید [illegible]

کمر بونه ان ...طق وقضا وه   شهباز آخیز کرد آنه سر اره
آورده ار صلا   بنیایان خواجش آورد او صلا
میوشان جهان بدران جلد   مرغان حلاص بون نه بندی قلا
باری ف طن   مشعلان طوق باری ب حل
غائیبان نه خواب جزر وارتن   شکسته طلسم لسته طلما تن
تیمور ور اسن   یا ان لب طا باقی ور اسن
باجدم هی هات ورشتی طاس   پرشنگ دارد قله الماس
ضرب داردی شاتی برشت   مو ریم منیم خشت دبان خشت
بطه یا مور از لب یقه م   شرق آب باد مورش هانه جا م
من باد بر کان جام جواهر   شرق نه روی شقتو شفق که طاهر
میران موکش مرغ و مغزوبت   حلانه برشت کالای کس نات
مغز یخته بوت سانی سلاتی
اش ره و آشوب بیش ربا تی

کلد ... کلیم مکول
سه کردر

سه کرد رکوهر یعنی پاشمار   نیانه صندوق میره باش تار
مد زر سلطان هفتار کس مت   نشاتن نه کشتی نه روی دریای شط
و توفیق حق نوی شننه با   کشتی منزیانه کج در یا
کشتی لشت کرد آرش ات دانا   خیزا بانک برزنه الا ها ان
ملت منان آه سرو کش ن   هر یک لاله کرد و پیر و یت ان
قطع یاران امید نکل نه بهی   و لیمانا نوی سب
سه شب سه روز کشتی کیجش ورد   خداوندلنگر آه قرمی کرد
خیزا بانک برزاری جشم مهدی   ییک مواستن کرد آزادی
میر نگاه کرد دی یک کدا ...   یک کلیم مکول لحت پا الوان
میره دات کدا فقر هزار   یک لاله بکر دیر ور دکار
بلکم خداوند نیای بان سه   ایمه نا تیخ بر یک نه بر
بلکم خداوند سیو نه طالت   بزکیش سیو دآه نا لت
درنه رضا او داهای دارر   من مدم و تو سه کرد رکوهر
درنه وی قمه الماس رودم   مرکت کمره و پیش مرکت حوم

که ایه شفقت دست دست نه بالا   داود کرد دیاو مزکنا رنا لا
و اتش یا داود من وقتم سکن   برس و دادم شوه رز نکن
و اتش یا داود برس و دادم   مشکلم یک قاپ پاک کش دم
پنجش زنارا مدزر زنکول   یا داود داود لاله کلم کول
سه ماه هفت شورای سلطان دوریه   لاله کلم کول رد اود دست کریه
داود دور زادست نه بان دست   لواحضور سلطان سر مست
یاه جفت دست جفت کردن تار   و لفغا شرین عرض کرد سلطان
دات اکاه بنیاد رشان اموشم   الله کلیم کول آها مکوشم
دهنش دارز کرد سلطان دکوهر   و التو مرحب داود ره بر
چیستیان سوار برد کول مرکو   بیاده و داد کلیم ر دو
داود ایه شفقت نه صف پا جدا   چران باد صبر نشیت نه روی دریا
... کلم کول رازر از رحم داشروه   دی بوی وشی آها نه روی قمروه
دیش کو سواری دشت انداز شی   و روی بهر ره جولان بازیش
دات دتو

دات و تو مرکانا میره باش تار   د پیچل آها داود کو سوار
میره نگاه کرد دی یکسه اسواری   عجایب صورت قدرت کرد رری
یا داود منزل مرکش تاو دا   همت دا کشتی نه کج آر دا
دستش دراز کرد کرد قلف کشتی   کشتی سبک یانه زرنشتی
کشتی مذریا برد آرر دار بر   صف کشان مذزر داور رهبر
رز بجشان کرد نکوهر دخرور   هیچ طمع نکرد داود کو سوار
همت خواهی کرد نه لای کلیم کول   سوز ر یا داب نه زرکدا و زنکول
نیشت نه روی دریا چون باد هر   لوا او حضور سلطان سر در
سلطان دات داود جینیت آوردن   نه رز بخشان طمعت نکردن
منه یل دست نه ار علام جش   درش اهی داود کفت او بان قرش
دست بیگیرد ن تران ور الاخ   دوشاهی داود کیاستن او باخ
کیاستن دباغ ارنار آوردن   درشاهی داود اورمیز کرد ن
داود و تو چراغ جم یاریستان   یا دی وداورری تنگ بر دالفا
داود و تو چراغ جم کوپ ه   مهاوری داد دفقر و کدان
اول آخر یار

از ل رو دا و د — مرد مایه دار ازل رو دا و د
ریخته زراب چهارلو دارد — نطق گنج تنگ دی دا اهو دا و د
دانه نه اتبه سو دا و د — لنگر رای پاد وقت بیگه تو دا و د
برق برین بار رزه پوش دا و د — بیل خوش خوان برمزش دا و د
شون یارت بروساج نار دا و د — دلیل بال در رحب کار دا و د
خواجات سپه اکر دنو ملو دا و د — تاب تاب کو بره کرتهٔ نور دا و د
چرخ حبی کرد ررات کرداود — ناغواص دلخت غواص کر دا ر د
قاصد آشوب جنز هردو سر داود — مصطفی رزرشت ستیز در دا و د
شلاق دار شوق شلاق در داود — چیپ رچالاک گشت خور ز ا و د
بند باق لب تبا کر دا و د — سرتیل انا نافتا کر دا د د
پروانه بای شمع حم یار داود — تو مدی مراد مراد دار دار د
افاقه خیری دم کر داود — راکه رروشن بیم در دا و د
اول اخره یار

شیرین گفتار بر — غلام گیسون شیرین گفته ر بر
زبان دلدله

زبان دلاله دت دگر دار بو — نگرده طلوین صحب اقرار بو
دل پروانه دور شعله شم نار بو — چون تشنه چه آب آرزوی یار بو
صحب پاک رالت یقین طیار بو — دیقین ویش امید دار بو
نه که چلد و لو جهت کوتاه منزل بو — نه نخته تا پاک ورنگ نه دل بو
دوم نه رای حق دورت کیا نابو — ودل خارجی خاین خانسا بو
غلام گیسون تن د قضه بو — لطفش لطوین بو وگل رضا بو
تلخ شه تیر طاز ناک لنا — بزار بو نه بن ثنا پرستا نا
هرکس مهور یار هن رسینه ده — طلوبینی نه صف خواجه ی دینو ه
صباحس بودی بگم طار سنوه
ونمرط و شون یار ال دینوه

خوارجه ی غلام اس — یاردادو آمان
داو دداودن داو د بارن — بهای وقت تنگ نه بز تابار ن
داوددادد ل به کر دی کلاوه — سجاق ودیش یار رکاو ه
داوودداودن داو د حساوه — ارکو تیکاو ن داوودش باده
داوددادودن به کبر لاغ — کنیتش گل داوده نه رکج طاغ

زبان دلدله

داوودداو ن وقت داره زرد — پنج گشتی نه قهر دریا ه برآورد
داوه داود ن نه بز تا و بار — خادم خدمت نوی ساج نار
داوه داو ن به بز تا و بار — پشه خلاص کرد به نعل لسبار
داووداودن به باه تا و سر — عبد ل کل داوه به یاس یادر
داووداودن داو د بیطالا — بحز چنین یکوش نا لا
داوودداودن داود یاران — بخشنده تقصیر کن ه کاررن
اول اوم نار
ها دشو نونه
فیض ای یاری ها دشو نو
ودت داوودره نمونه ده — دانم ماردو نه جیحو نو
پوسه مهوداو دره برا — حرام بره کار حلال سره و
هرچه کاو مورو ماروش اونطو
کورنا کی بونا — های هام بران کورتان بو نا
یه رای حقیقت یه شرط شو نا — تلیم کی نان ای دونا در نا
تا مرد نگشو یاشاخ نکنیش — نه دکان یار تمه بو ر بکنیش
کج روروی پیشا ن ستانو — یورت جامه شان کس نه زاد نو
هرکس نزاد نو یورت جامه دیش — نه کوچ روروند ارور اندیش
اگر بزنان یورت جامه شان — دمشغله وه بیان مت ن
اول الدن

اوت آمانا اون شبا نا — نه کوچ ررو و بیزار بیانا
پادشاه نادری خیال نه چارم — نه ارادم تاو شسته لالای کافارم
هزار و یکه دل یه من چاره من — هزارام یشی یه دوباره من
بوسه لیلدوی چشان دلطن — مرد یاسا خ کیش مواج ان مرد ان
مردان ترسان سا نیا سته — تلیم لیان چون قوتیط لطه
اول اوم ار
تمام رطب ر — غلام گیسی ون تمام بو طا ر
یا عمر جفت یا عمر چار — یا که قرز بو یا دارو دار
یا چند کس نه یا کالا سمان — حیلش شناس و نخت تخت ن
یا کالار داو بیل درین — ذاتش شناس و بابا خویشی
یا پر بنایت درات وباکه — ذاتش شناسا وصل اصحی که
یا او تشی اف کوش گز زبان ات — شاه ابراهیم دی یادا و نشاط
یا که کردا اغ درات و نخت — کوهرنه دکان خان احد فرو خت
جبرئیل یا مهدوی دی تره رانا — بلد و فرق دار خو یا ر د انا
نه خو یار وه عنب باشی دشت — دهر جاه مثنی نور پیدا امر شت
گل بار کنده وه دست او خادان — نرتش سرلت کرد نورتش کی زان
ترتش سرلت کرد برش بنا وه — هر مرد قو لی فی مندان دیاو ه
اول آوم یار

سی مرمو

شریعتی ... اوجم عطفا — خوف علنان ایچ ینا پیسا
مرداز ینال قوتلم قدیا — پوستم مواچا لشتیطل ل رجیا
حرفم طال نیپ ... فتی — کدی لمرا ... ل مرزو ر ... حتی
تال ... دارال کشت عزیز یعلی
عقلال نه زراه
خودبینی کزان نوانالمراه — بیدی بنشدی عقلال نه زراه
وارنه مرزودی یال بیخ سیاه ...
نه یح نوحی
شیطان شیطال نه یح یرتی
دائم ها جزلان نه کشت جورتی — چشم مواچا لشیطل اشره تی

زمره هر مو
اچار تارا در بودوم ... بابای ... — اچار تاکلال دار بودوم ... ترکش سر
ارچند و قر یکشیم ادسر — بولوی حابه ... اکو نزرر
ای پیر من ای مرشن ای دلیل راه رو ... من
من و تو بحق رسیدیم ای حق حق ... من
اول اوجم ...

قیح مرمو ... کاسی لور

وردم کرانه
ایوب نانا ایوب وردم کرانه
کرانی قالب ... بردیا سنانا — وارسه ... وستاش دیانا
وردم ستما
ایوب نانا ایوب وردم ستما
کرانی قالبشانی کردی ... — واسه دوسه یار وستاشی ...

کلکم ... سال
دانه مجرد
رنگ عقلای جو نور گرد — جو گرد ... دانه مجرد
دنیا فانیا با ... مجرد
نانا چشنه
ای دیده کانانا چشنه
چشن یاریا یاوار ... نه — دوستانی مرکانه دنیانه
جبر بر دلور دوست ... نه
لوطا هام ری
خیال ... وری ... کدری ری — بیدی بنشدی لوطا هام ری
ها بنیا فیا بو دسته وری
لوطا هام دلی
آکنه زیلا ... مع — بیدی بنشدی لوطا هام دلی
نه جم حل مو اردی مسکی
لوطا هام یاری
مایل ... ور کاری ... — بیدی بنشدی لوطا هام یاری
ها بنیا فیا سکس ... لی

بول هام وردی
بیدی بنشتی بول ام وردی — خیال یاوری جه کردی ... وردی
ها بنیا فنیا ... وردی

سلطانی مرمو
صاحب زمانی — باز خدانا صاحب زمانی
سازم ... ای ... هفت آسمانی — ای ساجه ... کردم ... مکانی
او قوال طاسان — چه ... او قوال طاسان

عمدت مرمو
پرادره ... رهنمای راسان — چه ... قاقم کردی منا سان
امام رضا ... مرد خراسان
تورتم ... یاریا ... سان

